

پیوندهای تاریخ‌نگاری و روایت‌پردازی ادبی در «مقتل»
تحلیل زمان‌بندی روایت شهادت حضرت قاسم (ع)
در مقتل‌های واقعه عاشورا

زهرا حیاتی*

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

یافتن شباهت‌ها و تفاوت‌ها در نگارش تاریخی و ادبی می‌تواند ذیل مطالعات بین‌رشته‌ای تعریف شود. در این پژوهش، جنبه‌های روایی مقتل‌های واقعه عاشورا از دیدگاه زمان‌روایی ژرار ژنت بررسی شده است. مورد مطالعه، ماجرای حضرت قاسم (ع) است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و از نتایج برجسته تحقیق این موارد است: ۱. در حوزه آرایش رویدادها، بیشترین زمان‌پریشی‌ها به رویدادهای نامعتبر تاریخی اختصاص دارد که در مقتل‌های نیمه‌روایی (تاریخی - داستانی) آمده است. متفاوت‌ترین نوع زمان‌پریشی نیز در محرق القلوب آمده که نشانه‌های آن در مداحی‌های امروز به‌جا مانده است. ۲. در حوزه دیرش رویدادها، بیشترین درنگ‌های روایی به رویدادهای نامعتبر تاریخی مربوط می‌شود که حاصل پردازش ادبی در سطح لفظ است؛ شیوه دیگر اطلاع دادن، روایت درآمیختن نظم و نثر است و پس از آن، توصیف جزئیات برخی رویدادها از شتاب روایت کاسته است. بیشترین

* نویسنده مسئول: hayati.zahra@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۳

صحنه‌های نمایشی اغلب به رویدادهای نبرد مربوط است. ۳. در حوزه بسامد رویدادها، بیشترین تکرار حاصل در آمیختگی نظم و نثر و تکرار مطلب مثنوی در شعر است.

واژه‌های کلیدی: روایت‌شناس، زمانمندی، ژرار ژنت، مقتل.

۱. مقدمه و بیان مسئله^۱

در تحقیق حاضر، به بررسی بین‌رشته‌ای تاریخ و ادبیات با نگاه ساخت‌گرا پرداخته‌ایم. مسئله عام پژوهش، پیوندهای تاریخ‌نگاری و روایت ادبی است که گاه موجب تردید در گزارش‌های تاریخی شده است. متون تاریخی گاه به متون روایی نزدیک و حتی تبدیل می‌شوند؛ تا جایی که محققان از تحریف تاریخ سخن می‌گویند یا اذعان می‌کنند نویسندگان متون تاریخی - داستانی با دست‌مایه قرار دادن واقعه تاریخی، قصد نگارش ادبی داشته‌اند. پرسش پژوهش به این شرح است: چه شگردهایی روایت تاریخی را به روایت داستانی تبدیل می‌کند؟ یا دلالت‌های معنایی مشترک بین روایت‌های تاریخی و داستانی کدام است؟ برای پاسخ به این پرسش از بحث زمانمندی روایت بهره گرفته‌ایم؛ زیرا تاریخ‌نگار و داستان‌نویس، هر دو، در حدود مرزهای زمانی که در اصل واقعه رخ داده (جهان داستان یا واقعیت تاریخی) تغییراتی ایجاد می‌کنند و دلالت خاص خود را می‌آفرینند. تداخل مرزهای تاریخ‌نگاری و داستان‌نویسی، به‌ویژه زمانی که سند اندکی از رویدادهای تاریخی در دست است، بیش از هرچیز خود را در زمان روایی نشان می‌دهد؛ مانند نادیده گرفتن سیر خطی زمان یا دخل‌وتصرف در ضرب‌آهنگ روایت (ر.ک: مدبری و حسینی سروری، ۱۳۸۷: ۶-۵).

۱-۱. چارچوب نظری: زمان روایی در نظریه ژرار ژنت

اختلاف نگرش روایت‌شناسان در تعریف روایت به چهار حوزه بازمی‌گردد: ۱. تأکید بر پی‌رنگ به‌عنوان ساختار بنیادین روایت؛ ۲. توجه به تغییر در زمان روایی رویدادها و خط داستانی به‌مثابه روایت؛ ۲. پرداختن به کنش، شخصیت و مکان به‌عنوان سازه

اصلی روایت؛ ۴. تأکید بر دیدگاه و گفتمان راوی درباره خواننده (مارتین، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۰). روایت‌شناسانی که بر طرح و پی‌رنگ تأکید می‌کنند، به رابطه‌ای دوسویه میان زمان و روایت قائل هستند. در یک گزاره مقدماتی می‌توان گفت زمان از عناصری است که داستان را از روایت جدا می‌کند و باعث معناداری رخدادهای روایت می‌شود. در میان روایت‌شناسان، ژرار ژنت برای همه جنبه‌های روایت اصطلاحی ابداع و تلاش کرد آن را به شیوه‌ای نظام‌مند شرح دهد. یکی از این مفاهیم زمان روایت است. اینکه رخدادها با تقدم و تأخر بیان می‌شوند، یا ضرب‌آهنگ روایت تند و کند می‌شود، یا نسبت بین دفعات رخ دادن یک واقعه در داستان و متن متفاوت می‌شود، همه شیوه‌هایی هستند که جهان داستان را به جهان متن تبدیل می‌کنند. از نظر ژنت، پی‌رنگ داستان زمانمندی ویژه خود را دارد؛ یعنی زمان متن را از زمان داستان که تقویمی و گاه‌شمارانه است و گویی دراصل رخ داده، متمایز می‌کند. او در کتاب *گفتمان روایی*^۲ برای روایت سه سطح تعیین می‌کند: داستان، متن روایی و روایتگری. در داستان، رخدادها به‌ترتیبی که واقعاً اتفاق افتاده‌اند، بیان می‌شوند؛ اما در متن روایی یا گفتمان متن، رخدادها لزوماً نظم تقویمی ندارند و خواننده باید رخدادهایی را که نظم آنها به هم ریخته است، در ذهن خود بازسازی کند. در این بازسازی، خواننده می‌تواند ترتیب وقایع را در داستان اصلی تشخیص دهد و شگردهای روایتگری را کشف کند و از این تمهیدات هنری که باعث تبدیل داستان به متن روایی شده، لذت برد (ریمون - کنان، ۱۳۸۷: ۱۲). ژنت در مقاله‌ای دربارهٔ رمان *در جستجوی زمان از دست‌رفته* سه مؤلفهٔ مربوط به زمان روایی را طرح می‌کند: ۱. ترتیب یا نظم (آرایش)؛ ۲. تداوم (دیرش)؛ ۳. بسامد.

۱. ترتیب، نظم یا آرایش^۳ رویدادها: به روابط بین توالی مفروض وقایع در داستان و ترتیب واقعی بازنمایی آنها در متن اشاره دارد (تولان، ۱۳۹۳: ۷۹). اگر توالی رویدادها در داستان با توالی بازنمایی آنها در متن یکی باشد، با نظمی گاه‌شمارانه روبه‌رو

هستیم و اگر ترتیب بیان رویدادها در متن مطابق ترتیب وقوع آنها در داستان نباشد، با زمان‌پریشی^۴ مواجهیم. زمان‌پریشی بر دو نوع است: الف. زمان‌پریشی گذشته‌نگر:^۵ هنگامی است که رویدادی در زمان داستان زودتر و در گذشته اتفاق افتاده است، اما در متن دیرتر بیان می‌شود. ب. زمان‌پریشی آینده‌نگر:^۶ هنگامی است که رویدادی در زمان داستان دیرتر و در آینده اتفاق افتاده، اما در متن زودتر بیان می‌شود. زمان‌پریشی گذشته‌نگر و آینده‌نگر از نظر بیان رویدادهای مربوط به چارچوب زمانی روایت اصلی به سه نوع درونی، بیرونی و مرکب تقسیم می‌شود: الف. زمان‌پریشی درونی:^۷ حرکت گذشته‌نگر یا آینده‌نگر به زمانی در چارچوب زمانی روایت اصلی بازگردد. ب. زمان‌پریشی بیرونی:^۸ حرکت گذشته‌نگر یا آینده‌نگر به زمانی بیرون از چارچوب زمانی روایت اصلی بازگردد. ج. زمان‌پریشی مرکب:^۹ ترکیب زمان‌پریشی درونی و بیرونی است؛ یعنی گذشته‌نگر یا آینده‌نگری که در ابتدا برون‌داستانی است، در روند روایت به شخصیت‌ها و رویدادها پیوند بخورد و درون‌داستانی شود.

۲. **تداوم یا دیرش^{۱۰} رویدادها:** به مدت زمان وقوع یک رخداد در جهان داستان و مدت زمانی که طول می‌کشد تا این رخداد روایت شود، می‌پردازد. از نظر ژنت، تداوم عمدتاً روابطی است بین مقدار زمانی که فرض می‌شود وقایع عملاً به خود اختصاص داده‌اند و مقدار متنی که برای بیان همان وقایع صرف می‌شود (به نقل از تولان، ۱۳۹۳: ۷۹). به عبارت دیگر، تداوم رابطه بین مقدار زمان داستان و مقدار زمان خوانش متن است. «تداوم مشخص می‌کند که روایت چگونه می‌تواند قطعه‌ای را حذف کند، بسط دهد، خلاصه کند و یا درنگ کوتاهی ایجاد کند» (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۱۴۵). اگر مقدار کمی از متن به مقدار زیادی از زمان داستان اختصاص یابد، روایت شتاب مثبت^{۱۱} خواهد داشت و اگر مقدار زیادی از متن به مقدار کمی از داستان اختصاص یابد، شتاب منفی^{۱۲} به وجود می‌آید. بسته به اینکه زمان داستان و متن اختصاص یافته به آن باهم برابر باشند یا یکی بیشتر از دیگری باشد، حالت‌های مختلفی پیش می‌آید که به

این شرح‌اند: الف. حذف^{۱۳}: هنگامی است که مقدار کمی از متن به زمان زیادی از داستان اختصاص یابد. در حذف، زمان متن حداکثر سرعت یا شتاب مثبت دارد؛ چراکه بعضی از دوره‌های زمانی حذف می‌شود و در متن نمود نمی‌یابد. ب. خلاصه/چکیده^{۱۴}: هنگامی است که قسمت کمی از متن به زمان زیادی از داستان اختصاص یابد و زمان خواندن کوتاه‌تر از زمان داستان باشد. از کارکردهای خلاصه نشان دادن حوادثی معین بدون اجبار به نمایشی کردن آن‌ها یا واداشتن شخصیت‌ها به اجرای آن‌ها، تأویل رخداد‌های متن برای خواننده (آسابرگر، ۱۳۸۰: ۶۵)، جمع‌بندی و یادآوری رخداد‌های مهم و معطوف کردن توجه خواننده به بعضی رخداد‌هاست. ج. صحنه^{۱۵} یا گزارش: هنگامی است که زمان توصیف‌شده در داستان و زمان خواندن باهم برابر باشند؛ به عبارت دیگر، زمان داستان و مقدار متنی که به آن تعلق گرفته است، یکی باشند. چنین حالتی معمولاً در گفت‌وگوها اتفاق می‌افتد و روایت در این شرایط شتاب ثابت دارد. از کارکردهای گفت‌وگو انتقال اطلاعات به خواننده و دیگر شخصیت‌ها و نیز شخصیت‌پردازی است. د. درنگ توصیفی^{۱۶}: هنگامی است که مقدار زیادی از متن به زمان اندکی از داستان اختصاص یابد. درنگ توصیفی درمقابل حذف قرار می‌گیرد و کمترین سرعت یا شتاب منفی دارد. در این حالت، زمان داستان متوقف می‌شود. عملاً کنشی در داستان اتفاق نمی‌افتد و متن به توصیف یا تفسیر می‌پردازد. توصیف‌های دقیق^{۱۷} زمان بازگویی و خواندن را بیشتر از زمان داستان می‌کند. برخی مترجمان و شارحان آرای ژنت بین تطویل و وقفه تفاوت می‌گذارند. تطویل «طولانی‌تر کردن زمان یک واقعه در روایت، به‌نحوی [است] که مدت روایت شدن آن بیشتر از مدت‌زمان رخ دادن آن بشود» و وقفه (مکث) «توقف موقت زمان در روایت (پیش نرفتن روایت در زمان) [است]. این شگرد زمانی مصداق پیدا می‌کند که راوی کار روایت کردن داستان را به حالت تعلیق درمی‌آورد تا درباره یک شخصیت یا

رویداد اظهار نظر کند» (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۲۰). در مجموع تداوم رویدادها تعیین‌کننده سرعت متن است.

۳. بسامد^{۱۷}: تعداد دفعاتی است که واقعه‌ای در داستان اتفاق می‌افتد، در مقایسه با تعداد دفعاتی که آن واقعه در متن روایت می‌شود (تولان، ۱۳۹۳: ۷۹). بسامد بر سه نوع است. الف. بسامد مفرد^{۱۸}: روایت n بار واقعه‌ای است که n بار اتفاق افتاده است. نوع رایج بسامد مفرد، نقل یک‌باره واقعه‌ای است که یک بار اتفاق افتاده است و نوع غیرمعمول آن نقل چندباره واقعه‌ای است که چند بار اتفاق افتاده است. ب. بسامد مکرر^{۱۹}: روایت چند بار واقعه‌ای است که یک بار اتفاق افتاده است. ج. بسامد موجز یا بازگو^{۲۰}: روایت یک بار واقعه‌ای است که چند بار اتفاق افتاده است. بسامد بازگو معمولاً با به‌کارگیری افعال استمراری بیان می‌شود. در بررسی زمان روایی اثر، انطباق همه ویژگی‌هایی که ژنت آن‌ها را از بررسی روایت‌های مختلف بازشناسی کرده است، مورد نظر نیست و هر متن به‌نوعی زمان روایی را در پی‌رنگ خود شکل می‌دهد که معنا و تأثیر مورد نظرش را تولید کند؛ و روایت‌پژوه همین امر را تحلیل می‌کند.

۲-۱. پیشینه پژوهش

نقد متون ادبی براساس نظریه زمان روایی ژنت در دهه‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران ادبیات و هنر بوده است. در مقاله‌ای با عنوان «نقد مقالات علمی - پژوهشی با موضوع بررسی متون ادبی از دیدگاه زمان روایی»، نزدیک چهل مقاله با این موضوع بررسی شده است. در نتیجه‌ای که از واکاوی مقاله‌های مورد مطالعه به‌دست آمده، ده مورد فهرست شده است که کارکردهای متفاوت آرایش، دیرش و بسامد رویدادها را در متون مختلف نشان می‌دهد. اما یکی از یافته‌های مقاله مذکور کارکرد زمان روایی در متون ایدئولوژیک است که می‌توان آن را با تاریخ‌نگاری‌های واقعه‌عاشورا سنجید و از این حیث، پژوهش کاملاً نوآوری دارد: «در متونی که دغدغه‌های

آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیک را مطرح می‌کنند، رفت‌وآمدهای متوالی بین زمان حال، گذشته و آینده وجود دارد. راوی آرمان‌های خود را با حسرت نسبت به گذشته یا با ارجاع به آینده بیان می‌کند» (حیاتی و نجاری، ۱۳۹۸). چنین دریافتی موجب این پرسش است که زمان روایی در متون نیمه‌روایی تاریخی - داستانی چه کارکردی دارد و تفاوت و تشابه آن با متون روایی ادبی چیست. بنابراین ویژگی‌های متمایز پژوهش حاضر به این شرح است: ۱. آثاری بررسی شده که در حوزه متون نیمه‌روایی است. ۲. نقش زمان روایی در تبدیل گزارش تاریخی به روایت تاریخی - داستانی تحلیل می‌شود. ۳. کارکرد روایی زمان به‌طور مشخص در مقتل‌نگاری‌ها به‌دست می‌آید.

۲. مقتل‌های مورد مطالعه

درباره تاریخ نهضت امام حسین (ع)، واقعه عاشورا و مسئله عزاداری کتاب‌های بسیاری در طول تاریخ نگاشته شده‌اند که از لحاظ اعتبار تاریخی ارزش یکسانی ندارند و می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. منابع قابل استناد؛ ۲. منابع غیرقابل استناد؛ ۳. منابع معاصر؛ ۴. منابع مفقود (ر.ک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۳: ۱ / ۵۱). مورد مطالعه این پژوهش **مقتل** از منابع قابل استناد، غیرقابل استناد و منابع معاصر (از مجموع ۶۷ اثر) است.

۱-۲. منابع قابل استناد

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: نوشته ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۳۳۶-۴۱۳ق)، مشهور به شیخ مفید است. زندگی‌نامه همه امامان شیعه (ع) را دربردارد و مؤلف با اتکا به منابع متعددی توانسته است تاریخ قابل استنادی از زندگی امامان معصوم (ع) را فراهم آورد (همان، ۷۰-۷۱).

المَلهوف علی قَتلی الطُّفوف: از سیدرضی الدین علی بن موسی بن جعفر حلی مشهور به سیدابن طاووس (وفات ۶۶۴ق) است. او مورخ نیست؛ اما در المَلهوف به شیوه مورخان و حتی گاه داستان‌سرایان، چکیده و نتیجه اخبار را آورده و از ذکر سند خودداری کرده و فقط در موارد معدودی، منبع اصلی خود را گوشزد کرده است (همان، ۸۸-۸۵).

قمقام زَخار و صَمصام بَتار: (به معنای دریای آکنده و شمشیر بُرنده) نوشته فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۳۰۵ق) است. از نکات برجسته و تحقیقی این کتاب ضبط درست اسامی اشخاص و مکان‌ها و ترجمه و توضیح صحیح معانی نام‌ها، مکان‌ها، لغات، اشعار و امثال و در مواردی، معرفی و بیان شرح حال کوتاه برخی از افراد است (گروهی از تاریخ‌پژوهان، ۱۳۹۳: ۱۱۱-۱۱۲).

۲-۲. منابع غیرقابل استناد

مقتل الحسین (ع) المنسوب إلى أبي مخنف: نوشته ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید (وفات ۱۵۸ق)، از مورخان مورد اعتماد و اصحاب امام صادق (ع) است. تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان متعددی از کتاب او درباره قیام امام حسین (ع) نقل کرده‌اند. اگر نسخه قابل اعتمادی از این کتاب وجود داشت، نخستین مقتل شناخته می‌شد؛ ولی در حال حاضر، رساله کم‌برگ تسمیه من قتل مع الحسین (ع) من ولده و إخوته و أهل بینه و شیعه اثر فضیل بن زبیر بن عمر کوفی اسدی نخستین منبع موجود مستقل درباره حماسه‌سازان عاشورا است. البته در این پژوهش، مقتل ابی مخنف به سبب استنادهای فراوان، اساس مقایسه قرار گرفته است.

روضه الشهداء: نوشته کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (وفات ۹۱۰ق)، مبتکر سبک قصه‌پردازی از وقایع تاریخی است. او که سنی یا شیعه بودنش معلوم نیست، شیفته اهل بیت (ع) بود و برای جذب عوام، حوادث تاریخی و به‌ویژه واقعه عاشورا را

با نثری دل‌پسند به داستان درآورد و در این میان، مطالب معتبر و نامعتبر و مستند و بدون سند را درآمیخت. تازگی سبک، فارسی بودن و نیز انگیزه مؤلف برای خواننده شدن کتابش در مجالس عزا موجب شد کتاب کاشفی نه اثر تاریخی، بلکه اثر تبلیغی و حتی تخیلی شمرده شود.

مُحَرِّقُ الْقُلُوبِ: نوشته ملامهدی نراقی (وفات ۱۲۰۹ق) است. او با اقتباس از روضه الشهداء به بیان مطالبی پرداخت که به‌گونه‌ای شورانگیز عواطف و احساسات مردم را به‌سوی واقعه کربلا سوق دهد. نراقی خود به ضعیف بودن برخی گزارش‌های کتابش تصریح کرده و به همین جهت مورد انتقاد برخی از عالمان پس از خویش قرار گرفته است.

طوفان البكاء فی مقاتل الشهداء: اثر ابراهیم بن محمدباقر هروی مشهور به جوهری است که در سال ۱۲۵۳ق درگذشته است. کتاب در سال ۱۲۵۰ق تألیف و به فتحعلی‌شاه تقدیم شده است. ساختار کتاب مشتمل بر یک مقدمه، دوازده آتشکده و یک خاتمه است که قدیم‌ترین چاپ سنگی آن مربوط به ۱۲۵۰ق است (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۳).

۳-۲. منابع معاصر

نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم علیه السلام: نوشته حاج شیخ‌عباس قمی به زبان عربی است. بیشتر مطالب این اثر نقل‌قول‌هاست و مباحث تحلیلی و نقد و بررسی در آن چندان به‌چشم نمی‌خورد. باآنکه محدث قمی بسیار کوشیده تا اخبار و گزارش‌های نامعتبر و ضعیف را در این کتاب نیاورد، برخی از آن‌ها به این کتاب نیز راه یافته است. نخستین ترجمه این کتاب با حواشی و تعلیقات آیت‌الله ابوالحسن شعرانی با عنوان *دمع السجوم*: ترجمه *نفس المهموم* چاپ شده است. ترجمه دیگر این کتاب و نیز کتاب *نفثة المصدور*، به قلم آیت‌الله محمدباقر کمره‌ای با نام *رموز الشهادة*:

ترجمه کامل نفس المهموم و نفثة المصدور چاپ شده است. افزون‌بر این، ترجمه اخیر با عنوان در کربلا چه گذشت نیز عرضه شده است (گروهی از تاریخ‌پژوهان، ۱۳۹۳: ۱۳۹-۱۴۱).

مقتل الحسين عليه السلام: نوشته سید عبدالرزاق موسوی مقررّم (وفات ۱۳۹۱ق) از مقتل‌نویسان قرن چهاردهم است. اگرچه این کتاب از نظر ارائه بحث و ترتیب حوادث از آثاری است که در چند دهه اخیر مورد توجه محافل و مجالس وعظ و روضه‌خوانی قرار گرفته است، مانند بسیاری از آثار دیگر این قرن، گزارش‌های ضعیف و نامعتبر دارد. این کتاب نخستین بار به کوشش عزیزالله عطاردی با عنوان چهره خونین حسین سیدالشهدا (ع) یا داستان کربلا در سال ۱۳۵۱ به فارسی ترجمه و چاپ شده است، بار دوم با عنوان سالار کربلا حسین بن علی علیه السلام به قلم مرتضی فهیم کرمانی و بار سوم با عنوان مقتل مقررّم یا روز واقعه توسط محمدمهدی عزیزاللهی کرمانی برگردان و منتشر شده است (همان، ۱۴۳-۱۴۵).

۳. تحلیل زمان روایی در ماجرای حضرت قاسم (ع) در مقتل‌های عاشورا

تحلیل‌های روایی که در این بخش بیان می‌کنیم، براساس دسته‌بندی وقایع مستند و غیرمستند است (ر.ک: انوری‌پور، ۱۳۹۵: ۱۴۷-۱۵۵).

۱-۳. رویدادهای مستند

۱-۱-۳. معرفی حضرت قاسم (ع)

در بیشتر مقتل‌ها، حضرت قاسم (ع) نوجوانی ماه‌روی معرفی می‌شود که با پیراهن و نعلینی که بند یکی از آن‌ها پاره شده است به میدان می‌آید.

نخستین راوی که حمیدبن مسلم است، روایت خود را با وصف چهره حضرت قاسم (ع) و تشبیه آن به ماه آغاز می‌کند و از همین ابتدا درنگ کوتاهی در روایت

ایجاد می‌شود که احساسات راوی را بازتاب می‌دهد. اما در سه مقتل داستانی روضه الشهداء، محرق القلوب و طوفان البكاء، همین روایت به شکل دیگری زمان‌بندی و گسترانیده می‌شود. راوی روضه الشهداء ماجرا را از جایی آغاز می‌کند که عبدالله بن حسن (ع) گشته می‌شود و در همین ابتدا، درخواست حضرت برای رفتن به میدان و پاسخ امام حسین (ع) به اندازه‌ای با بیان ادبی و استفاده از تشبیه و تسجیع همراه می‌شود که توجه مخاطب را از موضوع روایت به زبان متن جلب می‌کند و از شتاب روایت می‌کاهد. «راوی گوید که چون قاسم بن الحسن چهره برادر خود را که گل بوستان ناز بود، به خارستان حادثه جان‌گداز خراشیده دید، آه از نهاد او برآمده، پیش عم بزرگوار خود آمد، گریان و دلی پر آتش حسرت بریان» (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۱).

اما میزان درنگی که در روایت محرق القلوب آمده است، با هیچ‌یک از مقتل‌های مورد بررسی در این پژوهش برابری نمی‌کند. بیان افکار و عواطف راوی در ابتدای نقل ماجرا، کاملاً خارج از گزارش تاریخی است و شتاب منفی دارد. بعد، توصیف و استفاده از بیان تشبیهی در وصف چهره حضرت قاسم (ع) و حالت حسرت او برای رفتن به میدان روایت را به تطویل کشانده است:

قاسم طفلی بود صغیر و هنوز به حد تکلیف نرسیده بود و چهره مبارکش چون آفتاب تابان و رخساره منورش چون ماه درخشان و شجاعت را میراث از حیدر کرار داشت و در معارک و حروب رایت فتح و نصرت برافراشتی.
اما آن نور دیده چون دید که موالیان و یاران و اقارب و برادران را شربت شهادت چشانیدند و خود را از این محنت‌آباد جهان به دارالسرور عالم جاوید رسانیدند و شمشادقدان بوستان ولایت را از اره جور کوفیان لعین از پا درآوردند و نوجوانان اهل بیت رسالت از تیغ بی‌دریغ شامیان بدآیین به خاک هلاک افتادند، دل او به درد آمد و آه سرد از سینه پُر دردد کشید و سیلاب اشک از جویبار دیدگان بارید (همان، ۴۱۰-۴۱۱).

در مقتل *طوفان البكاء* با پیش‌درآمدی منظوم ماجرا آغاز می‌شود. راوی در ۲۱ بیت به سوگ واقعه عاشورا می‌پردازد و در پنج بیت آخر آن به ماجرای حضرت قاسم (ع) اشاره می‌کند:

ای بیک صبح با حسن مجتبی بگو در کربلا عروسی قاسم به پا بین
در بزم عشرت پسر نوجوان خویش از خون به دست و پای جوانان حنا بین
(جوهری، ۱۳۹۳: ۴۶۵-۴۶۶)

وصف شهادت جوانان در میدان قبل از ورود حضرت قاسم (ع) با توصیف جزئیات و استفاده از آرایه‌های ادبی در ساحت لفظ و معنا، مانند تسجیع و تشبیه، همراه است:

رامشگران ترانه هم و غم و مغنیان محنت و آلم به مضراب چنگ تعزیت، کنجکاو
جراحت ناسور پرده دل اهل مصیبت گردیدند که چون پنج نوبت در پنج گاه کوس
نوی شهراشوب مخالف به‌رغم حجازیان در عراق راست گردید و عشیران همایون
حسین یک‌یک از بزرگ و کوچک با دست از خون بسته نگار از مخالفت غزال، پا
از حصار حیات کشیدند جوانان سروبالای شاه مظلوم که هریک بر شاه ناز داشتند
شربت روح‌افزای شهادت از دم خنجر اشرار نوشیدند (همان، ۴۶۶).

۳-۱-۲. به میدان رفتن حضرت قاسم (ع)

حضرت قاسم (ع) در شمار مبارزان و لشکریان نبوده است و به همین سبب قبل از رفتن به میدان از امام حسین (ع) اذن می‌خواهد و بعد با پوشش غیرجنگی به نبرد می‌رود. ماجرای اجازه خواستن در بعضی مقتل‌ها آمده و غیر از سه مقتل داستانی مورد تأکید پژوهش، در بقیه کوتاه روایت شده است؛ مانند: «قاسم سخت الحاح کرد تا دستوری یافت» (قاجار، ۱۳۹۱: ۵۰۴).

وصف پیراهن و نعلین حضرت را که لباس رزم نیست، می‌توان معادل صحنه نمایشی دانست که مدت‌زمان خواندن آن نزدیک به زمانی است که راوی با نگاه خیره

و موشکافانه خود به ماجرا توجه کرده و از این حیث، گزارش تاریخی را دقیق‌تر می‌کند و مخاطب را آگاه می‌سازد به اینکه حضرت قاسم (ع) نوجوانی بوده که در آرایش جنگی قرار نداشته و اصلاً لباس رزم مهیا نکرده است. البته در همین جمله نیز نکته‌ای وجود دارد و آن این است که حمیدبن مسلم یا ابی‌مخنف به نقل از او می‌گوید: «نعلینی در پا داشت که بند یکی از آن دو قطع شده بود، فراموش نمی‌کنم که آن [بند، بند پای] چپ بود» (ابی‌مخنف، ۱۳۹۲: ۱۸۱)؛ یا در *مقتل قمقام زخار* آمده: «هیچ فراموش نمی‌کنم که بند نعلین چپ وی گسیخته بود» (قاجار، ۱۳۹۱: ۵۰۴). تأکید راوی بر اینکه «فراموش نمی‌کنم» بیان احساس او در میانه حکایت است و تاحدی از شتاب سرعت روایت می‌کاهد.

مؤلف *مقتل الحسین* هم با سبک ادبی خود در این حکایت وقفه ایجاد می‌کند؛ زیرا هم پوشش او را با سپاه دشمن یا با هنجارهای رزم مقایسه می‌کند و هم برای وصف هریک از لباس‌ها و آلات و ادوات جنگی که حضرت قاسم (ع) به همراه دارد، از یک جمله و فعل جداگانه بهره می‌برد و به این شکل، روایت را می‌گستراند:

- «وقتی به جنگ دشمن سرتاپا مسلح رفت، تنها شمشیری به دست داشت و

- فقط یک لباس عربی (پیراهن و ازار) به تنش بود و

- در حین شمشیر زدن و جنگیدن بند کفش چپش پاره شد.»

درنگ روایی دیگر در همین بند، نظر خود راوی است: «برای او عار بود که از فرزندان و نوادگان رسول خدا باشد، اما با پای برهنه بجنگد» (مقرم، ۱۳۹۲: ۲۳۶). حتی راوی به نحوی بر بند کفش چپ تأکید می‌کند و مانند داستان‌نویسان به شخصیت‌پردازی روی می‌آورد؛ وی حالت عاطفی حضرت قاسم (ع) را هنگام بستن بند کفش توصیف می‌کند: «او بدون توجه به موقعیت آنجا و کثرت دشمنان ایستاد و مشغول بستن بند کفشش شد» (همان‌جا).

راوی *روضه الشهداء* نیز قول حضرت قاسم (ع) را با زبان ادبی و اطالۀ جملات مسجع بیان می‌کند و به سبب توجه مخاطب به تشبیه‌ها، کنایه‌ها، سجع‌ها و جملات عاطفی و انشایی، سرعت روایت پایین می‌آید:

پیش عمّ بزرگوار خود آمد، گریان و دلی پر آتشِ حسرت بریان، گفت: ای شاه‌زاده دو جهان، مرا دیگر قوتِ مفارقت اقربا نماند و زمانه از سریر سرور و بهجت‌م بر خاک اندوه و مصیبت نشانده، دستوری ده تا کینه برادر بازجویم و سؤال اهل ضلال را به تیغ زبان و زبان سنان، جواب گویم (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۱).

به همین سیاق، راوی *محررق القلوب* اجازه خواستن حضرت قاسم (ع) را در بیش از سه سطر بیان می‌کند. وصف حال امام حسین (ع) پس از اطلاع از مضمون تعویذی که بر بازوبند حضرت قاسم (ع) است، با جزئیات و نیز با بیان مسجع، صحنه‌ای نمایشی است که در روایت مکث ایجاد کرده است (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۲). اما اوج درنگ‌های روایی در بیان این رویداد در کتاب *طوفان البکاء* آمده است. درخواست حضرت قاسم (ع) برای رفتن به میدان به زبان شعر بیان شده که ادامه روایت نثر است؛ ولی به سبب شکل منظوم و استفاده از آرایه‌های ادبی، تفصیل دارد:

نمی‌آید ز گلزارت صدای مرغ ناشادی	که مرغان حرم را در کمین بنشسته صیادی
نهالی نیست کآسایش توان در سایه‌اش کردن	ز پا افتاد اگر سروی به گلشن بود و شمشادی
تمنای شهادت برده از دستم عنان رحمی	هوای جان‌نثاری بر سرم افتاده امدادی

(جوهری، ۱۳۹۳: ۴۶۶)

گفت‌وگوی امام حسین (ع) با حضرت قاسم (ع) بعد از اینکه ایشان طلب رفتن به میدان می‌کنند، به زبان شعر آمده و باینکه ادامه روایت نثر است، به سبب وجود آرایه‌های ادبی شکل تفصیلی یافته:

تو شمع روشن چشم برادرم حسنی	انیس زینب و کلثومی و عزیز منی
تو را ز جان گرانبایه دوست‌تر دارم	که یادگار منی از برادر زارم

(همان، ۴۶۷)

وصف حال حضرت قاسم (ع) هنگامی که اهل بیت به میدان می‌روند و او در حسرت است، بیان ادبی دارد و روایت را به‌درازا می‌کشد: «دید که یک‌یک اقوام و اقارب، خویش را به زیورآلات حرب می‌آریند و اهل بیت را وداع می‌نمایند و با شوق تمام چون ذبیح‌الله به قربانگاه می‌روند» (همان‌جا).

گفت‌وگوی درونی حضرت قاسم (ع) در حسرت نرفتن به میدان، از این حیث می‌تواند برابر صحنه نمایشی باشد که مدت‌زمان بیان جملات برابر مدت‌زمان خواندن آن‌هاست. اما باید توجه داشت که تکرار مضمون در گفت‌وگوها حالت ایستایی به روایت می‌دهد:

جراحت دلش ناسور شده، روی به آسمان کرد و به زبان حال می‌گفت:

یک صبح ای آسمان چون غنچه خندان نیستم	نیست یکشب کنز آلم چون شمع گریان نیستم
بهر قربانی در این کو گرچه صید لاغرم	اضطرابی دارم اما در غم جان نیستم
نوجوانان کام جویند از شهادت من مگر	قابل قربانی شاه شهیدان نیستم

(همان‌جا)

قبل از بیان ماجرای دیدنِ تعویذبند و وصیت امام حسن (ع)، راوی دربارهٔ حالت حضرت قاسم (ع) از بیان ادبی بهره می‌برد (همان‌جا). همچنین تشبیه و سجع‌پردازی در وصف گریستن امام حسین (ع) بعد از دیدن وصیت امام حسن (ع) برای به میدان رفتن حضرت قاسم (ع) با بیان ادبی و تشبیه همراه است: «آن امام شهید چون وصیت‌نامه برادر با جان برابر خویش را دید، اشک چون مروارید از صدف دیده بارید و آه سرد از دل پردرد کشید» (همان، ۴۶۸).

۳-۱-۳. نبرد حضرت قاسم (ع)

خلاصهٔ ماجرا این است که حضرت قاسم (ع) به سپاه دشمن حمله می‌برد و تعدادی از سپاهیان عمر سعد را می‌کشد. چند رویداد جزئی درون این واقعه است: یکی اینکه عمر بن سعد نفیل ازدی در گفت‌وگو با حمید بن مسلم سوگند می‌خورد قاسم را بکشد

و ابی‌مخنف این گفت‌وگو و جمله بعد از آن را گزارش‌گونه و برابر یک صحنه نمایشی روایت می‌کند:

عمرو بن سعد بن نفیل از دی به من گفت: به خدا قسم بر او حمله سختی خواهم کرد! به وی گفتم: سبحان‌الله! از این عمل چه قصد کرده‌ای! همان‌هایی که می‌بینی او را احاطه کرده‌اند به‌جای تو از عهده‌اش برمی‌آیند؛ ولی وی گفت: به خدا قسم حتماً به او حمله خواهم کرد! لذا به قاسم حمله برد (ابی‌مخنف، ۱۳۹۲: ۱۸۱).

همین شیوه را مؤلف *الإرشاد* در پیش می‌گیرد و در چهار سطر ماجرا را بیان می‌کند که تفاوتی با *مقتل ابی‌مخنف* ندارد. در *مقتل قمرقماق زخار* نیز حکایت از چهار سطر نمی‌گذرد و هیچ هنرنمایی لفظی و زبانی هم رخ نمی‌دهد که مخاطب به سبب توجه به آن در خواندن سطرها درنگ کند (قاجار، ۱۳۹۱: ۵۰۵).

اما در سه *مقتل تاریخی - داستانی روضة الشهداء، محرق القلوب و طوفان البکاء*، درنگ‌ها، اطاله‌ها و صحنه‌های نمایشی قابل بحث و تحلیل بیشتر است. به روایت بیشتر *مقتل‌ها*، حضرت قاسم (ع) در ابتدای نبرد، طبق عرف جنگ عرب، رجزخوانی می‌کند. اگر روایان به ذکر رجز عربی بسنده کنند، روایت به گزارش نزدیک است؛ اما راوی *روضة الشهداء* به ترجمه شعری رجز پرداخته که مشحون از آرایه‌های ادبی در ساحت زبان فارسی است و در روایت وقفه ایجاد کرده:

و قاسم روی به معرکه آورده، آغاز رجز کرد و ترجمه بعضی ابیات رجز او در ترجمه ابوالمفاخر بر این منوال است:

دل خریدار جاه خواهم کرد	جان شکرریز شاه خواهم کرد
با اساس و لباس دامادی	عزم ترتیب راه خواهم کرد
به سُم مرکب و سر نیزه	ماه و ماهی تباه خواهم کرد

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۴)

سخن گفتن حضرت قاسم (ع) در میدان نبرد با عمر سعد، در مقتل‌های دیگر به گزارش نزدیک است؛ اما در *روضه الشهداء*، به سبب اشتغال بر بیان ادبی و کاربرد حشو، سجع و تشبیه در گفتار و نیز بهره‌گیری از شعر در روایت درنگ ایجاد می‌کند: قاسم در برابر قلب لشکر آمد و عمر سعد را آواز داد که ای جفاکار بی‌وفا و تیره‌روزرگار دور از صفا، بسی برادران و هواداران حسین را شهید کردی و از خویشان و اقربای وی دمار برآوردی. اندک جمعی پریشان‌حال مانده‌اند. هیچ‌وقت نیامد که دست از ما بازداری و با این مدبران، روی به کوفه آری و ما را به این تشنگی و بی‌برگی بگذاری و از آنچه کرده‌ای پشیمان گردی؟

دگر به صید حرم تیغ برمکش زنه‌ار وز آنچه با دل ما کرده‌ای، پشیمان باش
(حافظ)

عمر سعد جواب داد که شما را وقت نیامد که از سر نافرمانی درگذرید و به عاقبت خود فرونگرید در سلامت بر خویش بگشاید و به بیعت یزید و متابعت پسر زیاد درآیید؟ قاسم بر وی و بر امرای وی نفرین کرد و گفت: ای شقی، دین را به دنیای دنی بفروخته‌ای و متاع امانت را به آتش خیانت سوخته. بدین عجزه غدار فریفته گشته‌ای و قبالة خواستگاری او به دست غرور نوشته و ندانسته که او به عقد هر که درآید، دو سه روزی پیش با او نیاید:

جمیله‌ای است عروس جهان، ولی خوش باش که این مخدره در عقد کس نمی‌آید (حافظ)

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۵-۵۸۶)

پس از گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و عمر سعد، راوی با وصف حالت درونی عمر سعد و به‌ویژه با بهره‌گیری از کنایه، بازهم در روایت وقفه ایجاد کرده است. در ادامه همین ماجرا، عمر سعد درباره حضرت قاسم (ع) با سپاه خود سخن می‌گوید. این خرده‌روایت‌های برافزوده نیز با اغراق، تشبیه، تسجیع و نقل شعر همراه است؛ اگرچه در قواعد روایت‌شناختی گفت‌وگوها مطابق صحنه است (همان، ۵۸۶). در مقتل محرق *القلوب*، گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و ابن سعد، و رجزخوانی حضرت به شکل

دیگری با اطناب همراه است و آن، اضافه کردن محتوایی است که در مقتل‌های دیگر دیده نمی‌شود. به لحاظ تاریخی می‌توان دربارهٔ صدق و کذب روایت این جملات بحث کرد؛ اما از دیدگاه روایت‌شناختی، درنگی در این بخش از روایت وجود ندارد و گفتار حضرت قاسم (ع) معادل صحنهٔ نمایشی است (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۵-۴۱۶). در روایت *طوفان البكاء* نیز، گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و ابن‌سعد در میدان مطابق واقعه به نظر می‌رسد (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۷۶).

پس از این گفت‌وگو، حضرت قاسم (ع) مبارز می‌طلبد و عمر سعد، ازرق شامی را به جنگ با او می‌فرستد. نبرد ازرق شامی و چهار پسر او با حضرت قاسم (ع) رویدادی است که در مقتل‌های *ابی‌مخنف*، *الإرشاد*، *المهوف*، *قمقام زخار*، *نفس المهموم* و *مقتل الحسین* نیامده است؛ اما در سه مقتل که به روایت داستانی نزدیک‌ترند، این رویداد به تفصیل ذکر شده و از نگرگاه زمان روایی قابل تحلیل و بررسی است.

راوی *روضه الشهداء* ماجرای جنگ حضرت قاسم (ع) با ازرق شامی را بسیار گزارش‌گونه و نمایشی روایت می‌کند و شاید بتوان گفت نمایشی‌ترین بخش روایت که مشحون از روایت کنش و واکنش حضرت قاسم (ع) و افراد مقابل است، نبرد حضرت با پسران ازرق شامی باشد. این بخش روایت در حدود پنج صفحه بیان می‌شود و کاملاً قابلیت بازآفرینی در صحنه دارد. تنها درنگ موجود در این بخش از روایت، دو شعر است و چند سطری که به مواجه شدن ازرق با جسد چهار پسر خود اختصاص دارد. در این صحنه، راوی در وصف مرکب ازرق کمی درنگ می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای حمله به حضرت قاسم (ع) و ذهن مخاطب از نقش فاتح به نقش دیگر که شهادت است، منتقل شود.

اما ازرق چون هر چهار پسر را گشته دید، جهان روشن بر چشم وی تاریک شد از غایت خشم، سلاح بر خود راست کرده، بر مرکبی تازی‌نژاد سوار شد؛ چنان

مرکبی که به آهن‌خایی و گروی‌روی به آتش رضیع‌اللبان و از تیزگامی و خوش‌خرامی با باد شریک‌العنان بودی؛
 ز نعل او همه صحن زمین گرفته، هلال ز گوش او همه، روی هوا گرفته سنان
 نه در مفاصل او سستی ز تاب رکاب نه در طبیعت او نفرتی ز باد عناد
 (انوری، قصاید)

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۹۰)

راوی *محررق‌القلوب* این ماجرا را با شتاب ثابت روایت می‌کند؛ به‌ویژه اینکه بیشتر این رویداد با گفت‌وگو پیش می‌رود؛ مانند گفت‌وگوی ازرق و ابن‌سعد دربارهٔ حرب با قاسم نوجوان (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۶-۴۱۷)، گفت‌وگوهای رجزوار ازرق و حضرت قاسم (ع) (همان، ۴۱۷) و نبردها و گفت‌وگوهای پسران ازرق با حضرت قاسم (همان‌جا).

اما در *طوفان‌البکاء* کاربرد توصیف جزئیات در روایت و اضافات تشبیهی در ماجرای نبرد پسران ازرق با حضرت قاسم (ع)، روایت را با درنگ مواجه می‌کند:
 ازرق گفت: چون مرا ترغیب و تحریض می‌نمایی و بر مبالغه می‌افزایی، چهار پسر رشید دارم، لابد و ناچارم که یکی را به میدان این جوان بفرستم. پس پسر بزرگ خود را به میدان قاسم فرستاده، زادهٔ ازرق تیره‌نهاد، آن شدادزاده نمرود بی‌بنیاد، رو به سوی قاسم نهاده چند طعن نی پی‌درپی به‌سوی وی انداخت. قاسم از دامن سپر خود گذرانید. چون نوبت قاسم رسید، تیری از ترکش برآورده کمان بر سر دست کشیده (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۷۷).

گفت‌وگوی عمر سعد و ازرق که بخشی از آن در قالب شعر آمده، در مقایسه با مقتل‌های دیگر، درنگ است؛ اما نسبت به جهان داستان ذهن راوی، گزارش است.

مگو طفل، این قوم نام‌آورند	هنرپیشه چون حیدر صفدرند
بنی‌هاشمی از صغیر و کبیر	شجاعند، مردافکن و شیرگیر
عبث غره بر خویش گردیده‌ای	عجب دارم از اینکه نشنیده‌ای

(همان، ۴۷۶-۴۷۷)

وقتی راوی ماجرای نبرد پسران ازرق با حضرت قاسم (ع) را به نثر بیان می‌کند، این صحنه در شعری روایت می‌شود که در آن بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی و هنرمندی در سطح زبان قابل توجه است:

برافراخت شمشادقامت چه تیر	کمان بر کف آن جوان دلیر
کمانی که از قوس برده گرو	چو تیر قضا تیر او راست‌رو
خطا هست گاهی به تیر قضا	که بر تیر او نیست هرگز خطا
تو گویی که در دست آن بره‌شیر	پر جبرئیل امین داشت تیر

(همان، ۴۷۷-۴۷۸)

در اثنای جنگ حضرت قاسم (ع) با ازرق شامی دو اتفاق رخ می‌دهد: یکی اینکه، ازرق با نیزه‌ای اسب حضرت قاسم (ع) را از پای درمی‌آورد و امام حسین (ع) به او مرکبی می‌رساند و دیگر اینکه، ازرق نیزه‌ای به حضرت قاسم (ع) می‌زند و او از امام حسین (ع) طلب آب می‌کند. راوی *روضة الشهداء* در وصف مرکب ازرق و توصیف شمشیر حضرت، به تشبیه روی می‌آورد و در پی آن، مانند متون حماسی رجزی شاعرانه را پردازش می‌کند:

حسین، محمد انس را گفت: دریا ب جگر گوشه برادرم حسن را و این جنیبت به وی رسان. محمد بن انس جنیبت حسین را به نزدیک قاسم آورد تا سوار شد و بر ازرق حمله کرده، ازرق بر اسبی گلگون نشسته بود، چون کوه‌پاره‌ای و برگ‌ستوان مغربی برافکننده، کناره‌های آن به زر و سیم آراسته به پیش حمله قاسم باز شد و سه طعن دیگر میان هر دو ردوبدل شده، عاقبت ازرق تیغ برکشید و به قاسم درآمد. قاسم نیز تیغی چون برق سوزان از نیام برآورد و چون رعد خروشان، طنطنه نعره برکشید و گفت: بیا تا ببینم که در چه کاری و از هنرهای مردان چه داری:

بیا تا نبرد دلیران کنیم	درین رزمگه جنگ شیران کنیم
ببینیم کز ما بلندی کراست؟	درین کار فیروزمندی که راست؟

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۹۱)

در *مقتل طوفان البکاء*، وقتی حضرت قاسم (ع) اظهار تشنگی می‌کند، از آنجا که راوی در بخش نثر هم از این ماجرا سخن گفته، می‌توان آن را وقفه و اطاله در روایت به‌شمار آورد. اما در *محررق القلوب* روایت رساندن مرکب به حضرت قاسم (ع) بیشتر به‌شکل گزارش و بدون توصیف جزئیات یا بیان ادبی آمده است:

در آن حال در میان قاسم و ازرق دوازده طعن نیزه ردوبدل شد ازرق به غضب درآمد، نیزه‌ای بر شکم اسب قاسم زد که آن حیوان زبان‌بسته از پای درآمد و قاسم پیاده ماند. مظلوم کربلا به یکی از یاران فرمودند: که قاسم را دریاب و فلان مرکب را به قاسم برسان. چون مرکب را به وی رسانیدن، آن پسرزاده ابوتراب بی‌منت رکاب، جستن کرده، بر مرکب سوار شد. ازرق تیغ حواله قاسم نمود، قاسم از خود گذرانید (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۷۸-۴۷۹).

رویدادهایی مانند جراحت برداشتن حضرت قاسم (ع)، اظهار تشنگی کردن، مکیدن از انگشتر امام حسین (ع) و گفت‌وگو با اهل حرم در حد گزارش است. تنها شتاب منفی در این بخش روایت، تشبیه کوتاهی است که ابی‌مخنف هنگام توصیف حرکت امام حسین (ع) به سوی حضرت قاسم (ع) برای کمک به ایشان آورده است و همه مقتل‌های دیگر بدون استثنا تکرار کرده‌اند و می‌توان گفت این تشبیه به راوی نخستین مربوط می‌شود: «حسین [علیه‌السلام] مثل باز شکاری ظاهر شد و مانند شیر خشمگین [به‌سویشان] یورش برد و عمرو را با شمشیر زد» (ابی‌مخنف، ۱۳۹۲: ۱۸۱). البته در مقتل‌هایی مانند *محررق القلوب* که مبتنی بر پردازش ادبی بیشتر است، باز شکاری جای خود را به عقاب پرانی می‌دهد که صف‌ها را می‌شکافد و شیر خشمناک بر روبه‌صفتان حمله می‌کند: «ناگاه امام حسین (ع) مانند عقاب پران آمد و صف‌ها را شکافت و چون شیر خشمناک بر آن روبه‌صفتان حمله کرد و تیغ حواله عمر قاتل قاسم نمود» (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۲۱).

اما هفت بیت نوحه راوی بر گشته شدن قاسم (ع) و شکوه از بیداد فلک از زبان امام حسین (ع)، درنگ در روایت را دوچندان می‌کند:

ستیزه‌گر فلکا از جفا و جور تو داد نفاق‌پیشه سپهر از کینه‌ات فریاد
 ستیزه‌گر فلکا این جفا چرا کردی چرا معاونت دشمن خدا کردی
 بسان مردمک دیده کعبه را تا حشر سیاه‌پوش ز اندوه این عزا کردی
 جواب فاطمه روز جزا چه خواهی گفت سر نبیره‌اش از تیغ کین جدا کردی

(نراقی، ۱۳۹۳: ۴۲۱-۴۲۲)

امام حسین (ع) با ورود به میدان می‌بیند تیر ازرق از بدن حضرت قاسم (ع) گذر کرده و در این لحظه بر کمر ازرق شمشیر می‌زند که در روایت راوی نخستین و بیشتر مقتل‌ها، به خیار تری تشبیه شده که دو نیم می‌شود. شاید این تشبیه را هم بتوان در شمار درنگ‌های روایی راوی نخستین به‌شمار آورد.

آنچه تا اینجا بیان کردیم، به بررسی دیرش زمانی، یعنی حجم متن اختصاص داده‌شده به رویداد در مقایسه با مدت‌زمان وقوع آن در عالم واقع بود. اما نکته‌ای هم درباره آرایش رویدادها وجود دارد. در مقتل *روضه الشهداء*، وقتی حضرت قاسم (ع) در نبرد دچار جراحت و تشنگی می‌شوند، امام حسین (ع) از نوشیدن شربت کوثر سخن می‌گویند که بعد از شهادت و در آینده رخ خواهد داد: «حسین گفت: نزدیک شد که از دست جدت شربت کوثر نوش کنی و این همه غم‌ها و الم‌ها را به‌کلی فراموش کنی. برو که مادرت در فراق تو می‌گرید و می‌زارد و همه اوقات به آه و ناله می‌گذارد» (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۹۲). این مورد در مقتل‌های دیگر مشاهده نشد.

۳-۱-۴. شهادت حضرت قاسم (ع)

شیوه شهادت حضرت قاسم (ع) به دو شکل متفاوت در مقتل‌ها آمده است. در *مقتل ابی‌مخنف*، امام حسین (ع) بر عمر بن سعد نفیل ازدی که مشغول حرب با حضرت قاسم (ع) است، می‌تازد و با شمشیر دست او را قطع می‌کند. عمر سعد با شمشیری فرق حضرت قاسم (ع) را می‌شکافد و او از اسب بر زمین می‌افتد و زیر سُم اسبان

شهید می‌شود. تمام این ماجرا گزارش‌گونه و در حد صحنه نمایشی روایت می‌شود (ابی‌مخنف، ۱۳۹۲: ۱۸۱). *مقتل الملهوف* هم همین روایت را دارد (ابن طائوس، ۱۳۸۵: ۷۲).

روایت دیگر این است که ابتدا حمید بن مسلم (راوی اصلی ماجرا) با عمر سعد گفت‌وگو می‌کند که از کشتن یک نوجوان منصوره شود و کشتن او را به دیگران واگذارد. اما عمر سعد سوگند می‌خورد که به او حمله کند و به سرعت به سمت حضرت قاسم (ع) می‌رود و او را می‌کشد. در این روایت هم، با گزارش و صحنه مواجهیم و نمونه آن *مقتل الارشاد* شیخ مفید است (مفید، ۱۳۹۵: ۲۰۵).

اما روایت داستانی *روضه الشهداء* به گونه‌ای دیگر است. حضرت قاسم (ع) به علم عمر سعد نگاه می‌کند و می‌خواهد علم را از پای درآورد. پیادگان لشکر راه را بر او می‌بندند و وقتی حضرت قاسم (ع) مشغول جنگ با پیادگان می‌شود، سواران به او حمله می‌کنند. حضرت قاسم (ع) سی پیاده و پنجاه سوار را می‌کشد. سپس سواران، مرکب حضرت را تیرباران می‌کنند و شیت سعد نیزه‌ای بر سینه او می‌زند که از پشت بیرون می‌آید. حضرت قاسم (ع) که در جنگ ۲۷ زخم برداشته، امام حسین (ع) را به یاری می‌طلبد. امام وقتی می‌بیند شیت بالای سر حضرت قاسم (ع) ایستاده و می‌خواهد سر از تنش جدا کند، او را با ضربتی به دو نیم می‌کند و قاسم (ع) را با خود به خیمه می‌برد. حضرت چشم باز می‌کند و با نگاهی به مادر و عروس لبخند می‌زند و سپس شهید می‌شود.

این روایت که در برخی موارد نامعتبر است، اگرچه در مقایسه با مقتل‌های دیگر طولانی‌ترین روایت شهادت حضرت قاسم (ع) است، شتاب منفی ندارد و مدت زمان وقوع رویدادها با مدت زمان رخ دادن آن‌ها در جهان داستان برابری می‌کند (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۹۳-۵۹۴). *راوی محرق القلوب* هم به حمله عمر بن سعد اشاره می‌کند و

شهادت حضرت قاسم (ع) را بسیار کوتاه و گزارش‌گونه می‌آورد؛ اما بیتی را ضمیمه می‌کند و با ذکر آن از شتاب روایت می‌کاهد:

«پس قاسم از اسب درگردید و فریاد کرد: یا عَمَّاهُ اَدْرِکِنِی؛ ای عم! مرا دریاب.
بیا که در نفس آخرین تو را بینم پی نثار تو باقی است جان شیرینم»
(نراقی، ۱۳۹۳: ۴۲۱)

در مقتل‌های *قمقام زخار*، *نفس المهموم* و *مقتل الحسین* هم لحظه شهادت ایشان گزارش‌گونه نقل شده است.

۳-۱-۵. پس از شهادت حضرت قاسم (ع)

بعد از اینکه حضرت قاسم (ع) شهید می‌شود، امام حسین (ع) با جسم بی‌جان او گفت‌وگو و بعد دشمنان را نفرین می‌کند. این بخش از روایت طبق قاعده ذیل گزارش و صحنه نمایشی تعریف می‌شود؛ چون مبتنی بر گفت‌وگوست. اما با تسامح می‌توان گفت به لحاظ آرایش رویداد، ذهن مخاطب با نفرین امام حسین (ع) متوجه بقیه ماجرا در روز قیامت می‌شود و تاحدی آینده‌نگری دارد:

حسین [علیه‌السلام] می‌گفت: دور باشند ملتی که تو را کُشتند، ملتی که جدّ تو روز قیامت دشمنشان خواهد بود، به خدا، برای عمویت سنگین است که او را بخوانی ولی جوابت را ندهد، یا جواب بدهد ولی سودی به حالت نداشته باشد
(ابی‌مخنف، ۱۳۹۲: ۱۸۱).

یکی از درنگ‌های روایت در این رویداد، بیان حس و فکر حُمیدبن مسلم است که وقتی واقعه را نقل می‌کند، می‌گوید: گویا همین الآن می‌بینم... : «گویا همین الآن می‌بینم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می‌کشید و حسین [علیه‌السلام] سینه او را بر سینه خویش قرار داده بود» (همان، ۱۸۱). بعد از ابی‌مخنف، چند مقتل دیگر هم نقل کرده‌اند.

۲-۳. رویدادهای غیرمستند

۱-۲-۳. اجرای وصیت امام حسین (ع) و عروسی حضرت قاسم با فاطمه بنت‌الحسین (ع)
این رویداد فقط در سه مقتل تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرق القلوب* و *طوفان البكاء* آمده است. براساس روایت *روضه الشهداء*، ماجرا از این قرار است: بعد از آنکه حضرت قاسم (ع) اجازهٔ حرب نمی‌یابد، به‌یاد تعویذی می‌افتد که قبلاً امام حسن (ع) به بازوی ایشان بسته و در آن نوشته وصیت کرده بود که عموی خود را در کربلا تنها نگذارد. شاید بتوان گفت این رویداد نامعتبر به‌لحاظ آرایش رویدادها، هم گذشته‌نگری درون‌داستانی دارد و هم به‌سبب آنکه در آینده باید به وصیت عمل شود، آینده‌نگری دارد. در *روضه الشهداء*، راوی در بیان این رویداد از یک گفت‌وگوی درونی بهره برده است که اندکی درنگ ایجاد می‌کند:

قاسم به خیمه درآمد و سر به زانوی اندوه نهاد. ناگاه یادش آمد که پدر تعویذی بر بازوی وی بسته بود و فرموده که در محلی که اندوه بسیار و ملال بی‌شمار بر تو غلبه کند این تعویذ را باز کن و برخوان و بدانچه در آنجا نوشته است، کار کن. قاسم با خود گفت: تا من بوده‌ام مرا چنین حالتی نیفتاده و بدین سان ملامتی دست نداده. بیا تا تعویذ را بخوانم و مضمون آن بدانم. پس آن تعویذ را از بازو باز کرد و بگشاد (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۲).

مؤلف ذکر این وصیت را با بیان ادبی و حشو و سجع اطاله می‌دهد و با آوردن شعری از کمال خجندی در سیر طبیعی روایت درنگ ایجاد می‌کند (همان، ۵۸۲). در *محرق القلوب*، وصف‌حال امام حسین (ع) پس از اطلاع از مضمون تعویذی که بر بازویند حضرت قاسم (ع) است، با جزئیات و نیز با بیان مسجع آمده که در روایت مکث ایجاد کرده است (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۲). راوی *طوفان البكاء* نیز با سجع‌پردازی خود در ابتدای روایت این ماجرا، از شتاب آن می‌کاهد:

آن طفل ناکام جگرخسته چون مرغ بال‌وپرشکسته سر به زانوی الم نهاده بود که چشمش بر تعویذی افتاد که پدر بزرگوارش به بازوی او بسته بودن و وصیت هم

فرموده بود که ای فرزند سعادت‌مند چون راه چاره از چارطرف بسته و لشکر غم از شش جهت بر تو شیبخون آرند این تعویذ را بگشای و به‌موجب وصیت عمل نمای (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۶۷).

و البته مضمون تعویذ بازوبند حضرت قاسم (ع) در قالب شعر آمده و درنگ دارد:

در موکب عمّ تاج‌داریت افتد چه به کربلا گذارت
... بی‌یاریش ای یگانه‌فرزند آن روز برای خویش می‌سند
زاری کن و بوسه زن به پایش آن‌قدر که جان کنی فدایش

(همان، ۴۶۸)

وصف شهادت جوانان در میدان، قبل از ورود حضرت قاسم (ع) مقدمه ورود اوست که راوی در بیت آخر وصف اسیران کوفه را می‌آورد و نوعی پیش‌نگری دارد:

زان نوشتگفته‌گل‌ها، شد گلستان چو خالی گشتند عندلیبان گرم ضعیف‌نالی
صید حرم در افغان کای ظلم‌کیش صیاد فریاد از اسیری داد از شکسته‌بالی
از طول عمر دلگیر پیران سال‌خورده وز تشنگی ز جان سیر طفلان به خوردسالی
بگذشت بر اسیران در کوفه ده شب و روز هر روز سال شمسی هر شب مه هلالی

(همان، ۴۶۶)

بعد از اینکه امام حسین (ع) از وصیت برادر آگاه می‌شود، حضرت قاسم (ع) را از وصیت دیگری آگاه می‌کند و آن، عقد بستن دختر خود فاطمه با حضرت قاسم (ع) است. این ماجرا کاملاً نمایشی بیان می‌شود؛ یعنی گفت‌وگو، توصیف کنش شخصیت‌های ماجرا و اشاره به جزئیاتی مانند پوشاندن دراعه، جامه قیمتی و عمامه زیبا به حضرت قاسم (ع) باعث شده است یکی از نمایشی‌ترین رویدادها شکل بگیرد. قاسم که این وصیت‌نامه فروخواند، از شادی ندانست که چه کند. زود از جای برجست و به خدمت شاهزاده آمده، نوشته به دست وی داد. چون شاه شهیدان آن مکتوب را بدید، آه سوزناک از جگر برکشیده، زارزار می‌نالید و گفت: ای جان عمّ، این وصیت پدر است نسبت به تو. می‌خواهی که بدین وصیت کار کنی و مرا

هم درباره تو نصیحت دیگر فرموده. من نیز داعیه دارم که آن را به جای آرم. بیا تا ساعتی بدین خیمه درآییم و بدان وصیت قیام نماییم. پس دست قاسم گرفته، بدان خیمه درآورد و برادران خود، عون و عباس را آورد و مادر قاسم را گفت: جامه‌های نو در قاسم بپوش و خواهر خود را گفت که عیبۀ جامۀ برادرم حسن را بپار. فی الحال بیاوردند و در پیش وی حاضر کردند. سر عیبۀ را بگشاد و دراعۀ حسن و یک جامۀ قیمتی خود در قاسم پوشانید و عمامۀ زیبا به دست مبارک خود در سر وی بست و دست دختری که نامزد قاسم بود، گرفته، گفت: ای قاسم این امانت پدر توست که به تو وصیت کرد تا امروز نزدیک من بود، اکنون بستان، پس دختر را با وی عقد بست و دستش به دست قاسم داد و از خیمه بیرون آمد (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۲-۵۸۳).

در *محررق القلوب* هم، این رویداد گزارش‌گونه آمده است (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۳)؛ البته راوی، روایت را با حضور مادر حضرت قاسم (ع) و کنش‌ها و گفت‌وگوهای او بسط داده و از آنجا که همه را به زبان شعر بیان کرده، با درنگ روایی، به متن شتاب منفی داده است.

درنگ در روایت نبرد و شهادت حضرت قاسم (ع) بیشترین نمود را در پردازش رویدادهای عروسی دارد؛ شعرها بهترین مجال بروز و ظهور را در همین فضای عاطفی دارند. امام حسین (ع) دست فاطمه را به دست قاسم (ع) می‌دهد و این رویداد در قالب بیتی بیان می‌شود:

گرفت دست عروس و به دست قاسم داد به گریه اهل حرم گفتنش مبارک باد
ادامۀ ماجرا به همین منوال و با ابیات مطول‌تری بیان می‌شود که سرعت داستان را کم می‌کند و مخاطب را در فضای حسی قرار می‌دهد. وقتی مادر قاسم (ع) از عزم پسر برای رفتن به میدان و عروسی شتاب‌زده و غریبانه او آگاه می‌شود، اولاً گریه می‌کند و این کنش او با افعال مسجعی مانند «بارید و نالید» و اطناب و تکرار عباراتی مانند «سیلاب اشک از دیده بارید»، «زارزار نالید» و «آه و افغان کرد» بیان می‌شود؛ ثانیاً شکوه

او از شیوه عقد و عروسی قاسم (ع) در گفت‌وگویی منظوم با امام حسین (ع) پرداخته شده است که هم از لحاظ مضمون و هم از لحاظ تعداد ابیات، مخاطب را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهد و مکث بسیار در روایت ایجاد می‌کند:

چون مادر قاسم از این قضیه اطلاع یافت سیلاب اشک از دیده بارید و زارزار نالید
و از جا درآمد و انشاء آه و افغان کرد و به خدمت امام حسین (ع) شتافت و به زبان
حال به آن مظلوم کربلا خطاب کرد و می‌گفت:

چه عقد بود کجا این‌چنین روا باشد که دیده است عروسی که بی‌حنا باشد
چه شد که قاسم من بی‌کس و مددکار است مگر حنا به کف طفل بی‌پدر عار است
اجازتم بده ای پادشاه تشنه‌لبان که امشبش کنم از خون دل حنابندان

(نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۳)

هنرپردازی‌های زبانی و معنایی با مضمون حنابندان و سایر جزئیات مراسم عروسی، مخاطب را متوجه جنبه‌های ادبی و هنری متن می‌کند.

پس به زبان حال سرور شهیدان در جواب مادر قاسم به این مقال مترنم بود:

که ای مخدره بر قاسمت شتاب مکن پی حنای عروسی‌اش اضطراب مکن
که قاسمت رخس از خون خضاب خواهد شد عروس را دل از این غم کیاب خواهد شد
به بر لباس شهادت حریر خواهد کرد هزار بوته‌اش از زخم تیر خواهد کرد
تنش ز زخم سنان چاک‌چاک خواهد شد حریر بستر او فرش خاک خواهد شد

(همان‌جا)

همچنین در *محرّق القلوب*، رویداد جمع کردن زنان و گفت‌وگوی امام حسین (ع) با ایشان درباره داماد کردن حضرت قاسم (ع) و عروسی با فاطمه، درنگ روایی دارد و این مقدمه یک درآمد عاطفی است و فقط در بیت آخر می‌گوید «طفل حسن را رخت دامادی بپوش».

امام حسین (ع) زنان را صدا می‌زنند:

به گریه گفت که ای دختران میر عرب کنجاست مادر اطفال بی‌پدر زینب
 کنجاست خواهر محنت‌رسیده‌ام کلثوم کنجاست مادر دل‌ریش قاسم مظلوم
 دمی به قاسم محنت‌رسیده یار شوید به گرد شمع چو پروانه جان‌نثار شوید

(جوهری، ۱۳۹۳: ۴۶۸)

گفتگوی مادر حضرت قاسم (ع) و شیون او در دامادی قبل از شهادت، وصف‌حال درونی اوست که بیان غنایی و مضامین تکرارشونده در روایت درنگ ایجاد می‌کند:

از عطش قاسم کباب است این چه نودامادی است در اسیری می‌روم امشب چه جای شادی است
 خاطر م را شاد کردی خانه‌آبادان فلک همچو بزم عیش فرزندم شوی ویران فلک
 کو حسن بابت که بیند زُخت شادی در برت این چه دامادی است ای قاسم بمیرد مادرت

(همان، ۴۶۹)

گفت‌وگوی امام حسین (ع) درباره نحوه آماده کردن حضرت قاسم (ع) برای دامادی با جملات شعرگونه و مسجع همراه است:

ای کلثوم! گیسوان قاسم را به مُشک و گلاب بشوی و مادر قاسم را مبارک‌باد
 بگوی. ام‌لیلا! حجله عیش قاسم را بیارای فاطمه‌ام را زینت نمای. ای مادر قاسم!
 برخیز عود و عبیر به آتش بریز. ای عباس! لوای عشرت برپا کن و اساس سور
 مهیا کن. ای عون! قاسم یتیم را پدری نمای و به شیرین‌زبانی عقده دلش را
 بگشای (همان، ۴۶۹).

توصیف نمایشی نحوه آراستن حضرت قاسم (ع) برای دامادی نیز در روایت درنگ ایجاد می‌کند:

پس اهل بیت اطهار در آن وادی خون‌خوار با چشم اشک‌بار به شغل آرایش قاسم
 گل‌عذار مشغول آرایش گردیدند. یکی آئینه و مصحف درمقابل و صورتش
 می‌نهاد و یکی چون طره عنبرین به پایش می‌افتاد و یکی از گلاب‌پاش عینین به
 حلقه‌های کاکلش گلاب می‌پاشید، یکی از دندان‌شانه در خم گیسویش دل‌های

مجروح را می‌خراشید، یکی از سرمه چشمش خط به روزگار سیاه می‌کشید، یکی به نخل قدمش نگاه می‌کرد و آه می‌کشید (همان، ۴۷۰).

توصیف چهره حضرت قاسم (ع) در حال دامادی قبل از شهادت به زبان شعر و با آرایه‌های ادبی آمده که البته در سطرهای قبل با استفاده از همین آرایه‌ها، توصیفاتی به نثر آمده و شتاب روایت را منفی کرده است (همان، ۴۷۰).

۲-۲-۳. وداع حضرت قاسم (ع) با اهل بیت پیش از نبرد

پس از این عروسی افسانه‌گون، حضرت قاسم (ع) باید راهی نبرد شود؛ اما حضور عروس و لحظه تراژیک گذر از رزم به بزم در سه مقتل تاریخی - داستانی قابل توجه است:

در مقتل *روضه الشهداء*، پس از آنکه لشکر عمر سعد دستور می‌دهد سپاه حضرت قاسم (ع) را محاصره کند، این ماجرا پیش می‌آید که حضرت در آن حال (یعنی وقتی گمان می‌کند مبارزی در میدان نیست) به خیمه عروس توجه می‌کند. در این بخش، دیدار و گفت‌وگویی رخ می‌دهد که صرف‌نظر از برافزوده بودن اصل روایت، نحوه بیان آن در داستان درنگ ایجاد می‌کند؛ چون هم توصیف صحنه به صورت جزئی آمده، هم در نثر مسجع آرایه‌های لفظی و معنایی به کار رفته و هم بخشی از گفت‌وگو به صورت شعر آمده است:

لشکر مخالف ترسان و لرزان عزم آن کردند که روی به قاسم آرند و قاسم از آن حال بی‌خبر، چون دید که مبارز پیش وی بیرون نمی‌آید، روی به خیمه عروس نهاد، چون به در خیمه رسید، آواز دختر حسین شنید که بر مفارقت او می‌نالید. قاسم نیز بسیار آرزومند ملاقات وی بود، کلمه‌ای بدان مضمون ادا کرد:

برون آن‌دکی جاننا که بسیار آرزو دارم وداع عمر نزدیک است دیدار آرزو دارم
(امیرخسرو دهلوی، غزلیات)

عروس آواز قاسم شنیده، از خیمه بیرون دوید و گفت:

خوش آمدی ز کجا می‌رسی بیا بنشین بیا که می‌دهمت بر دو دیده جا بنشین

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۶-۵۸۷)

در *مقتل محرق القلوب* هم، حضرت قاسم (ع) زمانی صدای «هل من مبارز» را از لشکر مخالف می‌شنود که دست در دست عروس دارد. این رویداد به شکل گزارش و البته در این مقتل به صورت صحنه‌نمایشی روایت شده است (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۳-۴۱۴).

راویان مقتل‌های تاریخی - داستانی وداع کوتاه حضرت قاسم (ع) و فاطمه نوعروس را در گفت‌وگویی خلاقانه (اگرچه به لحاظ تاریخی، نامعتبر) پردازش کرده‌اند که نسبت به جهان داستان شتاب مثبت دارد. (همان، ۴۱۴) و جالب آن است که ادامه همین ماجرا از موارد نادر آینده‌نگری است؛ زیرا حضرت قاسم (ع) و فاطمه درباره چگونگی دیدار خود در قیامت گفت‌وگو می‌کنند:

پس عروس گفت: ای قاسم! هرگاه عروسی ما به قیامت افتاد بگو فردای قیامت تو را کجا یابم و به چه نشان بشناسم؟ گفت: ای نور دیده و ای سرور سینه غم‌رسیده! مرا در روز محشر در نزد جد و پدرم طلب نمای و مرا به این آستین دریده بشناس؛ پس دست فراکرد و سر آستین خود را بدرید (همان، ۴۱۴-۴۱۵).

در *مقتل طوفان البکاء*، گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و فاطمه نوعروس به زبان شعر آمده و تفصیل این سطر است: «فاطمه نوعروس گفت: ای پسرعم رشید من! چه خیال داری و عروس بی‌کس خود را به که می‌سپاری؟» (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۷۱) و در روایت درنگ ایجاد می‌کند:

گفت رفتی نوعروس بی‌قرار از دست رفت	گفت دست از دامنم بردار کار از دست رفت
گفت ترک این سفر کن اضطراب خود ببین	گفت بی‌یار است بابت سوی باب خود ببین
گفت زین غم ای پسرعم دیده را پر خون کنم	گفت دخترعم من حق داری اما چون کنم
گفت ای نادیده‌کام از من جدایی زود بود	گفت آرای لیک ناکامی مرا مقصود بود

(همان، ۴۷۱-۴۷۲)

وصف حال حضرت قاسم (ع) و نوعروس در حجله و قبل از رفتن به میدان با توصیف جزئیات و زبان آمیخته به تشبیه و تسجیع همراه است:

حجله‌نشینان بزم نامردای و گوشه‌نشینان غمکده ناشادی، ناکامان زاویه فراق و بی‌سرانجامان ناحیه اشتیاق، سوختگان آتش دوری، و زخمیان جراحت مهجوری، آتش‌افروز کانون سینه‌های محبین گردیدند که چون قاسم گل‌عذار با چشم اشک‌بار در حجله نامردای قرار گرفت گاهی با عروس مایوس رازونیز در میدان و گاهی شکایت بخت ناسازگار بر زبان، عروس به داماد می‌نگریست و داماد زارزار می‌گریست. عروس چون طره داماد پریشان، داماد چون چشم بخت عروس گریان، قبای طاق داماد چون گریبان صبر عروس دریده و طایر هوش از سر عروس چون رنگ از روی داماد پریده که ناگاه آواز هل‌من مبارز از لشکر مخالف بلند شد. قاسم پریشان‌حال، عروس برگشته‌اقبال را به‌ناکامی وداع کرده، به خدمت عم بزرگوار آمد (همان، ۴۷۴).

همچنین گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و امام حسین (ع) با مضمون اصرار رفتن به میدان، در قالب شعر آمده است که می‌تواند جزئی از روایت به‌شمار آید؛ اما بیان ادبی راوی به آن شکل تفصیلی بخشیده که ذهن مخاطب به زبان اثر متوجه می‌شود و در روایت درنگ ایجاد می‌کند (جوهری، ۱۳۹۳: ۴۷۴-۴۷۵). خداحافظی حضرت قاسم (ع) با مادر نیز در قالب شعر آمده و در روایت درنگ ایجاد کرده است. وقتی حضرت قاسم (ع) مجروح می‌شود، به خیمه می‌آید و با اهل‌بیت وداع می‌کند و دوباره به میدان بازمی‌گردد. این وداع و رفتن به میدان هم به نثر آمده است، هم به شعر؛ و چون شعر تکرار روایت است، درنگ ایجاد می‌کند (همان، ۴۸۰).

۳-۲-۳. جراحت برداشتن حضرت قاسم (ع) و بازگشت به خیمه

در *روضه الشهداء*، در لحظات پایانی نبرد، هنگامی که حضرت قاسم (ع) ضربت می‌خورد و با ذکر العطش به خیمه‌گاه بازمی‌گردد، روایت با درنگ بیان می‌شود؛ زیرا

بیان صحنه‌های غنایی و داع، با تشبیه و سجع و شعر از شیوه‌های راوی است. با اینکه این بخش از روایت بیشتر گفت‌وگوست، گفت‌وگوها با هدف پیشبرد روایت نیست و بیشتر در خدمت متمرکز کردن احساس مخاطب به واقعه شهادت حضرت قاسم (ع) است (کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۹۲-۵۹۳).

یکی از نکات جالب در استفاده از شگرد درنگ این است که راوی زمانی که به روایت پیروزی حضرت قاسم (ع) در نبرد می‌پردازد، به گزارش تاریخی بسنده می‌کند و بیشتر به پردازش رویدادهای فرعی متوجه است؛ اما هنگامی که به لحظات جراحی برداشتن حضرت و شهادت او می‌رسد، بیان خود را بیشتر از قبل به آرایه‌های ادبی به‌ویژه در ساحت لفظی می‌آراید.

در *مقتل طوفان البکاء* هم، حضرت قاسم (ع) در لحظه شهادت، امام حسین (ع) را به کمک می‌خواند. این گفت‌وگو با اینکه جزو روایت است، چون به بیان ادبی و شعری گفته شده و با کاربرد آرایه‌های لفظی و معنایی همراه است، در روایت درنگ ایجاد می‌کند:

عموجان فدایت قاسم افکار، ادرکنی	گرفتارم به چنگ فرقه اشرار، ادرکنی
ز تیراندازی صیاد دوران افتاد آخر	نواخوان بلبل گلزارت از گفتار، ادرکنی
شد از قلم عروسم بیوه اندر حجله امدادی	شد از خون جامه دامادیم گلنار، ادرکنی

(جوهری، ۱۳۹۳: ۴۸۱)

در *مقتل محرق القلوب*، رجوع دوباره حضرت قاسم (ع) به خیمه و مویه مادر و عروس برای منصرف کردن او از جنگ، مانند یک صحنه نمایشی و گزارش‌گونه تنظیم شده است:

اما قاسم چون این حکایت‌ها را از مادر شنید فغان از دل برکشید و صدا به گریه بلند کرد، مادر و عروس از آمدن او خبر یافته از خیمه بیرون دویدند و در دست و پای او افتادند و آغاز نوحه و زاری و ناله و بی‌قراری نمودند، پس قاسم ساعتی در

نزد ایشان ایستاد، گاهی مادر و عروس به قاسم نگاه می‌کردند و او را مصمم جان باختن می‌دیدند و خون از دیده می‌باریدند و گاهی قاسم نظر به عروس می‌کرد و آه و حسرت او را می‌دید چون ابر بهاران می‌گریست و گاهی نظر به مادر غم‌دیده می‌نمود و اضطراب و حیرت آن پیرزن بیچاره را نظاره می‌کرد از سوز دل می‌نالید (نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۹).

همچنین است وصیت پایانی حضرت قاسم به مادر و عروس (همان، ۴۲۰).

۴. دریافت‌های پژوهش

۱-۴. دریافت‌های پژوهش در حوزه آرایش رویدادها

۱. وقتی حضرت قاسم (ع) از امام حسین (ع) اذن جهاد نمی‌گیرد، به یاد تعویذی می‌افتد که قبلاً امام حسن (ع) به بازوی او بسته بود و به علت اینکه وصیت پیش‌تر نوشته شده، گذشته‌نگری درون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان البكاء* آمده است.
۲. وقتی امام حسین (ع) از مضمون وصیت امام حسن (ع) درباره سفارش حضرت قاسم (ع) به نبرد در کربلا آگاه می‌شود، تصمیم می‌گیرد به وصیت عمل کند و چون این رویداد در آینده اتفاق می‌افتد، آینده‌نگری درون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان البكاء* مشاهده می‌شود.
۳. امام حسین (ع) با دیدن وصیت‌نامه امام حسن (ع) درباره همراهی کردن حضرت قاسم (ع) با امام حسین (ع) در کربلا، به یاد وصیت دیگری می‌افتد که درباره عقد حضرت قاسم (ع) با فاطمه دختر ایشان است؛ و چون به ماجرای قبل از واقعه عاشورا اشاره دارد، گذشته‌نگری برون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در

مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان‌البكاء* آمده است.

۴. وقتی امام حسین (ع) تصمیم می‌گیرد به وصیت امام حسن (ع) عمل کند و فاطمه دختر خود را به عقد حضرت قاسم (ع) درآورد، آینده‌نگری درون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان‌البكاء* نقل شده است.

۵. هنگامی که حضرت قاسم (ع) عازم میدان می‌شود، گفت‌وگویی میان او و نو عروس شکل می‌گیرد و حضرت قاسم (ع) از دیدار در قیامت سخن می‌گوید که آینده‌نگری برون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان‌البكاء* آمده است.

۶. وقتی حضرت قاسم (ع) دچار جراحت و تشنگی می‌شود و طلب آب می‌کند، امام حسین (ع) او را به نوشیدن شربت کوثر در قیامت وعده می‌دهد و روایت آینده‌نگری برون‌داستانی دارد. این ماجرا فقط در مقتل‌های تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *محرقت‌القلوب* و *طوفان‌البكاء* قید شده است.

۷. حضرت قاسم (ع) قبل از رفتن به میدان با امام حسین (ع) گفت‌وگو می‌کند و چون به شهادت ایشان اشاره می‌شود، آینده‌نگری درون‌داستانی دارد. این ماجرا در *مقتل طوفان‌البكاء* آمده است.

۸. نفرین امام حسین (ع) در لحظه شهادت حضرت قاسم (ع) بر دشمنان و کُشندگان او و ارجاع ایشان به روز قیامت که پیامبر (ص) دشمنشان خواهد بود، تاحدی آینده‌نگری برون‌داستانی دارد. این ماجرا در همه مقتل‌های بعد از ابی‌مخنف آمده و می‌توان حدس زد که مطابق واقعه تاریخی است.

۹. متفاوت‌ترین زمان‌پرسی‌ها در *مقتل محرق‌القلوب* آمده و شامل موارد زیر است:

- قبل از روایت نبرد و شهادت حضرت قاسم (ع)، راوی به تفصیل روایت «توسل حضرت زکریا به آل عبا (ع)» را می‌آورد که گذشته‌نگری برون‌داستانی دارد.
- روایت دیگری که قبل از بیان ماجرای حضرت قاسم (ع) می‌آید، آگاهی پیامبر (ص) از واقعه کربلاست که در نقطه‌ای قبل از روایت آمده و گذشته‌نگری برون‌داستانی دارد.
- راوی در نقطه‌ای از داستان، به بهانه‌ای از معجزه سر مطهر امام حسین (ع) روایت می‌کند که در نقطه‌ای بعد از روایت رخ داده است و آینده‌نگری برون‌داستانی دارد.
- در ابتدای روایت، راوی ذکر مصیبتی می‌کند که به مثابه براعت استهلالی برای بیان واقعه است؛ و در این فراز به سوگواری امام زمان (عج) و شیعیان در تاریخ بعد از واقعه کربلا اشاره می‌شود و برون‌نگری داستانی دارد.

۲-۴. دریافت‌های پژوهش در حوزه دیرش رویدادها؛ شتاب منفی (درنگ روایی)

۱. درنگ‌های روایی که در روایات بازمانده از گزارشگران واقعه کربلا به جا مانده و در همه مقتل‌ها ذکر شده، به دو تشبیه کوتاه محدود می‌شود: تشبیه چهره حضرت قاسم (ع) به ماه نو و تشبیه امام حسین (ع) به شیر خشمگین. در بعضی مقتل‌ها هم ابراز احساس حُمیدبن مسلم از لحظه شهادت، اندکی از شتاب روایت کاسته است؛ زیرا می‌گوید: گویا همین الآن می‌بینم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می‌کشید.
۲. درنگ‌های روایی در سه مقتل تاریخی - داستانی *روضه الشهداء*، *طوفان البکاء* و *محرقت القلوب* فراوان است و با مقتل‌های دیگر تفاوت آشکار دارد.

۳. در سه مقتل تاریخی - داستانی مورد مطالعه، بهره‌گیری راوی از زبان ادبی و نثر مصنوع و فنی از شتاب روایت کاسته است. حتی رویدادهایی که کمتر پردازش ادبی دارند، از سبک ادبی در سطح لفظی بی‌بهره نیستند و به سبب جلب توجه مخاطب به زبان اثر، فرایند خواندن متن با درنگ همراه است.
۴. هر سه مقتل مذکور روایت منثور خود را با شعر درآمیخته‌اند و اشعار، هم به سبب جذابیت ادبی، هم به سبب تکرار محتوایی که قبلاً به نثر بیان شده، درنگ روایی ایجاد می‌کنند. در این میان، مقتل *طوفان البکاء* در آوردن اشعار مطول، عاطفی و به‌ویژه ساده و قابل فهم برجسته است.
۵. بیشترین رویدادهایی که با صناعات ادبی تشبیه، تشخیص و اغراق همراه هستند و نیز بیشتر ماجراهایی که با آوردن شعر تفصیل یافته‌اند، به عروسی افسانه‌گون حضرت قاسم (ع) مربوط هستند.
۶. یکی از شیوه‌های ایجاد درنگ در روایت، بیان افکار راوی و احساسات راوی حین نقل واقعه است که در مقتل *محرق القلوب* نمایان‌تر است.
۷. میزان درنگی که در روایت *محرق القلوب* آمده با هیچ‌یک از مقتل‌ها قابل مقایسه نیست؛ به‌ویژه شتاب منفی‌ای که از زمان‌پریشی‌ها حاصل شده است. روایت *محرق القلوب* با براعت استهلالی آغاز می‌شود که ضمن تحمیدیه‌ای به زبان عربی در یک صفحه آمده است. بعد از این تحمیدیه، روایت با یک گذشته‌نگری به سوگواری امام زمان (عج) و شیعیان در روزگار پس از واقعه کربلا می‌پردازد و سه بیت عربی هم آن را اطاله می‌دهد. سپس راوی بیان شعری خود را در نثر تکرار می‌کند و مضمون ضرورت گریستن بر ذریه بتول، حشوی است که بر درنگ داستان می‌افزاید. باینکه در ابتدای روایت، راوی عنوان «در شهادت سید ممتحن قاسم بن الحسن (ع)» را آورده، صفحات متعددی به ذکر مصیبت کربلا و به‌ویژه مضمون شهادت امام حسین (ع)

می‌پردازد که درنگی طولانی است. همچنین پیش‌نگری راوی دربارهٔ اینکه خداوند پیغمبران را از واقعهٔ کربلا آگاهانیده است، در روایت درنگ ایجاد می‌کند. توسل حضرت زکریا به آل‌عبا (ع) که در نقطه‌ای قبل از روایت رخ داده، به اندازهٔ پنج صفحه در روایت مکث آورده و شتاب آن را کاهش داده است. مطلب معجزهٔ سر امام حسین (ع) که در نقطه‌ای بعد از روایت رخ داده، نیز درنگی سه‌صفحه‌ای ایجاد کرده است.

۳-۴. دریافت‌های پژوهش در حوزهٔ دیرش رویدادها؛ شتاب ثابت (صحنهٔ نمایشی / گزارش)

۱. در مقتل‌های غیرداستانی سه رویدادی که گزارش‌گونه و به‌مثابهٔ صحنهٔ نمایشی نقل شده، عبارت‌اند از: پوشش غیرجنگی حضرت قاسم (ع) هنگام ورود به میدان؛ گفت‌وگوی راوی (حُمیدبن مسلم) با ابن‌سعد با مضمون منصرف کردن ابن‌سعد از حمله به حضرت قاسم (ع)؛ حضور امام حسین (ع) بر جسم نیمه‌جان حضرت قاسم (ع) و نفرین‌کنندگان او.
۲. در مقتل *روضه الشهداء* صحنه‌های نمایشی به شرح زیر است:
 - روایت پوشاندن جامه‌های امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بر حضرت قاسم (ع)، هنگام عقد بستن ایشان و دختری که نامزدشان بود و نیز ماجرای عقد بستن حضرت قاسم (ع) و دختر امام حسین (ع) که بدون تفصیل آمده، به‌نظر مطابق زمان وقوع رویداد است.
 - بیان این رویداد که امام حسین (ع) هنگام میدان رفتن حضرت قاسم (ع)، لباس ایشان را به‌شکل کفن چاک دادند، به‌نظر مطابق زمان وقوع می‌رسد.
 - پس از آنکه روای *روضه الشهداء* گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و عمر سعد، و نیز بخشی از گفتار عمر سعد با سپاه کفر را با درنگ روایت می‌کند، برای

پیش‌برد روایت بقیه ماجرا را گزارش می‌کند؛ نحوه درمیان گرفتن حضرت قاسم (ع) از سوی سپاه عمر سعد و توجه کردن حضرت در این حال به خیمه عروس مطابق زمان وقوع رویداد بیان شده است.

- شاید بتوان گفت نمایشی‌ترین بخش روایت که مشحون از روایت کنش و واکنش حضرت قاسم (ع) و افراد مقابل است، نبرد حضرت با پسران عمر سعد و درنهایت خود عمر سعد و رسیدن به لحظه شهادت است. این بخش روایت در حدود پنج صفحه بیان می‌شود و کاملاً قابلیت بازآفرینی در صحنه دارد. تنها درنگ موجود در این بخش از روایت، دو شعر است و چند سطری که به مواجه شدن ازرق با جسد چهار پسر خود اختصاص دارد. در این صحنه، راوی در وصف مرکب ازرق کمی درنگ می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای حمله به حضرت قاسم (ع) و ذهن مخاطب از نقش فاتح حضرت به نقش دیگر ایشان که شهادت است، منتقل شود.

۳. در *مقتل محرق القلوب*، رویدادهای زیر به شکل گزارش و درحد صحنه نمایشی نقل شده‌اند:

- اجازه خواستن حضرت قاسم (ع) از امام حسین برای نبرد؛
- گفت‌وگوی امام حسین (ع) با حضرت قاسم (ع)، و وصیت امام حسن (ع) در خصوص ازدواج فاطمه و قاسم (ع)؛
- پوشاندن لباس امام حسن (ع) بر حضرت قاسم (ع) پیش از عروسی؛
- دیدار کوتاه حضرت قاسم (ع) و فاطمه دختر امام حسین (ع) پیش از نبرد؛
- وداع کوتاه حضرت قاسم (ع) و فاطمه پیش از ترک خیمه و عزم نبرد؛
- گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و نوعروس درباره دیدار در قیامت؛
- پوشاندن لباس چاک‌زده و کفن‌گونه بر حضرت قاسم (ع) پیش از نبرد؛
- گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و ابن‌سعد در ابتدای نبرد؛

- گفت‌وگوی ازرق و ابن‌سعد دربارهٔ حرب با قاسم (ع) نوجوان؛
 - گفت‌وگوهای ازرق و حضرت قاسم (ع) به شکل رجز؛
 - نبردها و گفت‌وگوهای پسران ازرق با حضرت قاسم (ع)؛
 - رجوع حضرت قاسم (ع) در میانهٔ نبرد نزد امام حسین (ع) به سبب تشنگی و طلب آب؛
 - نبرد ازرق با حضرت قاسم (ع) و کشته شدن او؛
 - رجوع دوبارهٔ حضرت قاسم (ع) به خیمه و مویهٔ مادر و عروس برای منصرف کردن او از جنگ؛
 - وصیت پایانی حضرت قاسم (ع) به مادر و عروس؛
 - بازگشت حضرت قاسم (ع) و نبرد و محاصره کردن ایشان از سوی سپاه سعد؛
 - جدا شدن دست سعد از بدن و انتقام گرفتن سپاه مخالف از حضرت قاسم (ع)؛
 - شهادت حضرت قاسم (ع)؛
 - نفرین امام حسین (ع) و گریه و زاری اهل بیت (ع) بر حضرت قاسم (ع).
۴. در مقتل طوفان البکاء، رویدادهای مطابق با زمان وقوع که ذیل صحنهٔ نمایشی تعریف می‌شود، به شرح زیر است:
- گفت‌وگوی امام حسین (ع) با حضرت قاسم (ع) بعد از اینکه ایشان طلب رفتن به میدان می‌کنند، به زبان شعر بیان می‌شود که ادامهٔ روایت نثر است و چون بدون آرایه‌های ادبی آمده و نظم بر شعر غالب است، درنگ چندانی در روایت ایجاد نمی‌کند.
 - مضمون تعویذ بازوبند حضرت قاسم (ع) به شعر آمده؛ اما کمتر از آرایه‌های

- ادبی استفاده شده و به گزارش روایت نزدیک است.
- گفت‌وگوی حضرت زینب (ع) و شیون او در دامادی قبل از شهادت حضرت قاسم (ع) بخشی از روایت است و چون در آن کمتر از آرایه‌های ادبی و بیان تفصیلی استفاده شده، به گزارش نزدیک است.
 - روای گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) (درخواست رفتن به میدان) و امام حسین (ع) (پیش‌بینی شهادت خود و درخواست ماندن حضرت قاسم (ع) در میان اهل‌بیت) و اصرار حضرت قاسم (ع) را برای رفتن به میدان به شعر آورده که اگر در قالب نمایش اجرا شود، مطابق زمان ادای جملات است.
 - لباس رزم پوشانیدن امام حسین (ع) بر حضرت قاسم (ع) بدون تشبیه و تکرار و وصف جزئیات آمده است.
 - گفت‌وگوی حضرت قاسم (ع) و ابن‌سعد در میدان مطابق واقعه به‌نظر می‌رسد.
 - گفت‌وگوی عمر سعد و ازرق شامی بعد از آنکه حضرت قاسم (ع) به میدان رفت و جمعی را کُشت، در حد گزارش بیان می‌شود.
 - روایت رساندن مرکب به حضرت قاسم (ع) بیشتر گزارش‌گونه و بدون توصیف جزئیات یا بیان ادبی آمده است.
 - روایت جراحت برداشتن حضرت قاسم (ع)، اظهار تشنگی کردن، مکیدن از انگشتر امام حسین (ع) و گفت‌وگو با اهل حرم در حد گزارش است.
 - گفت‌وگوی حمید و عمر سعد و به شهادت رساندن حضرت قاسم (ع) مطابق واقعه به‌نظر می‌رسد.

۴-۴. دریافت‌های پژوهش در حوزه دیرش رویدادها؛ شتاب مثبت (چکیده / حذف)

۱. چکیده یا حذف کردن روایت‌هایی که باعث شتاب مثبت روایت می‌شوند، در بیشتر مقتل‌ها، اعم از تاریخی یا تاریخی - داستانی، به این رویداد اختصاص

دارد که حضرت قاسم (ع) تعداد بسیاری از لشکر دشمن را کُشت. البته در بعضی مقتل‌ها، به تعبیر کلی «بسیاری» بسنده شده و در بعضی مقاتل دیگر، تعداد کشته‌شدگان هم ذکر شده است؛ مانند «سی و پنج نفر».

۲. در برخی مقتل‌ها مانند *مقتل الحسین*، قبل از روایت شهادت حضرت قاسم (ع) شهادت عبدالله بن حسن (ع) به کوتاهی بیان شده است.

۵-۴. دریافت‌های پژوهش در حوزه بسامد رویدادها

در مقتل‌های واقعه عاشورا تکرار رویدادی که یک بار رخ داده است، به گونه‌ای که در ادبیات داستانی وجود دارد، دیده نمی‌شود؛ اما در روایت‌های ادبی مقاتل، در آمیختن نثر و نظم این بسامد را نیز رقم زده است؛ زیرا همان رویدادی که یک بار به نثر گفته شده، بار دیگر به زبان شعر بیان شده است. به‌ویژه در *مقتل طوفان البکاء* موارد زیر قابل توجه است:

- رویداد جمع کردن زنان و گفت‌وگوی امام حسین (ع) با ایشان درباره داماد کردن حضرت قاسم (ع) و عروسی با فاطمه به زبان شعر آمده که در دو بیت آخر می‌گوید: «*طفل ناشادِ حسن را رخت دامادی بپوش*»؛ و ادامه دو بیت آخر به نثر هم روایت می‌شود و به بسامد فزاینده نزدیک است.
- تکرار شعری حالت دوگانه حضرت قاسم (ع) در حسرت وصال عروس و اشتیاق به شهادت که در سطرهای قبل به نثر آمده است، بسامد فزاینده ایجاد می‌کند.
- وقتی حضرت قاسم (ع) هنگام نبرد اظهار تشنگی می‌کند، از آنجا که راوی در بخش نثر هم از تشنگی حضرت می‌گوید، شاید بتوان تکرار آن را به زبان شعر بسامد فزاینده در نظر گرفت.

- پس از آنکه حضرت قاسم (ع) مجروح به خیمه می‌آید، با اهل بیت وداع می‌کند و دوباره به میدان بازمی‌گردد. این وداع و رفتن به میدان هم به نثر آمده هم به شعر و چون شعر تکرار روایت است، می‌توان گفت بسامد فزاینده هم ایجاد می‌کند.
- وقتی راوی ماجرای نبرد پسران ازرق با حضرت قاسم (ع) را به نثر بیان می‌کند، این صحنه را در شعری روایت می‌کند که گزارش روایی آن را قبلاً به نثر آورده است و می‌توان گفت ماجرا را در بیان شعری تکرار می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از طرح پژوهشی «بوطیقای مقتل» که در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱۳۹۶ انجام شده است.

2. *Narrative Discourse*
3. order
4. anachronies
5. analysis anachrony
6. prolepsis anachrony
7. internal anachrony
8. external anachrony
9. mixed anachrony
10. duration
11. acceleration
12. deceleration
13. omisioryellipsis
14. summary
15. scene
16. descriptive pause
17. frequency
18. singulative
19. repetitive
20. iterative

منابع

- ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۸۵). *المَلهوف علی قَتلی الطُّوفوف*. ترجمه محمد اسکندری. تهران: آرام دل.
- ابی مخنف، لوط بن یحیی (۱۳۹۲). *مقتل ابی مخنف، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا*. تحقیق محمد هادی یوسفی غروی. ترجمه و تدوین جواد سلیمانی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- احمدوند، شجاع و سمیه حمیدی (۱۳۹۲). «چهار روایت در فهم معنای مطالعات میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. د. ش. ۱. صص ۳۱-۵۳.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰). *روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره*. ترجمه محمدرضا لیراوی. تهران: سروش.
- انوری‌پور، حسین (۱۳۹۵). *قتیل العبرات (قوت و ضعف گزارش‌های واقعه کربلا)*. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۶). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- پاینده، حسین (۱۳۹۷). *نظریه و نقد ادبی: درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- تولان، مایکل (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی (درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی)*. ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- جوهری، محمد (۱۳۹۳). *طوفان البکاء، در مصائب ائمه اطهار به خصوص سید الشهداء*. قم: طوبای محبت.
- ریمون - کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوپتیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: نیلوفر.
- زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲). «ادبیات تطبیقی؛ از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. د. ش. ۳. صص ۲۱-۳۵.
- فراستخوا، مقصود (۱۳۹۰). «میان‌رشته‌گرایی و ظهور علم جلودار سرحدی، بررسی خاستگاه، ظرفیت‌ها و بایسته‌های میان‌رشته‌ای شدن». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. ش. ۴. صص ۱-۲۴.

- قاجار، فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۳۹۱). *مقام زخار و صمصام بتار، در احوال مولا اباعبدالله الحسین*. ج ۲. چ ۵. تهران: کتابچی.
- قمی، عباس (۱۳۹۱). *ترجمه نفس المهموم: در کربلا چه گذشت؟*. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. چ ۳۳. قم: مسجد مقدس جمکران.
- کاشفی، حسین (۱۳۹۰). *روضه الشهداء*. به تصحیح حسن ذوالفقاری و علی تسنیمی. با همکاری صبا واصفی. تهران: معین، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی.
- گروهی از تاریخ‌پژوهان (۱۳۹۳). *تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه‌السلام*. زیر نظر حجة‌الاسلام و المسلمین استاد مهدی پیشوایی. ج ۲. چ ۱۲. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- گروهی از نویسندگان (۱۳۹۲). *در سنامه مقتل شناسی*. به اهتمام روح‌الله عباسی. تهران: قدیم‌الاحسان.
- مارتین، والاس (۱۳۸۶). *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهباز. تهران: هرمس.
- مجاهدی، محمدعلی (۱۳۸۶). *پژوهشی در مقتل‌های فارسی: کتاب‌شناسی امام حسین (ع)*. قم: زمزم هدایت.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۹۳). *دانشنامه امام حسین علیه‌السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ* [با همکاری] سید محمود طباطبایی نژاد و سیدروح‌الله سیدطباطبایی. ترجمه عبدالهادی مسعودی [و دیگران]. ج ۱. چ ۷. قم: دارالحدیث.
- مدبری، محمود و نجمه حسینی سروری (۱۳۸۷). «از تاریخ‌روایی تا روایت داستانی، مقایسه شیوه‌های روایتگری در اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی». *نشریه علمی - پژوهشی گوهر گویا*. س ۲. ش ۶. صص ۱-۲۸.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۳۹۵) *مقتل مفید*. ترجمه سیدعلیرضا جعفری. چ ۸. قم: نبوغ.
- مفرم، عبدالرزاق (۱۳۹۲). *مقتل الحسین*. ترجمه قربانعلی مخدومی. چ ۳. قم: نصابیح.
- نراقی، محمدبن مهدی بن ابی‌ذر (۱۳۹۳). *محررق القلوب (غم‌های جان‌سوز)*. قم: سرور.
- Ebn-e Tavus, A. (2006). *'Al malhuf 'Alā Gatl al-Tofuf*. Mohammad Eskandari. Tehran: Ārām-e del Publication. [in persian]
- Abi Mekhnaf, L. (2013). *Magtal-e Abi Mekhnaf, Nakhostin Gozāresh-e Mostanad-e 'Ashurā*. Mohammad Hadi Yusofi Garavi. Javad Soleymani

- (Trans.). Qom: Mo'assese-ye Āmuzwshi o Pazhuhesh-ye Emām Khomeyni Publication. [in persian]
- Ahmadvand, Sh. & S. Ahmadi (2013). "Chahār Revāyat dar fahm-e Ma'nā-ye Motāle't-t Miyān-Reshte'I". *Motāle'āt-e Miyān-Reshte'I dar 'Olum-e Ensāni*. No. 6. pp. 31-53. [in persian]
 - Asa Berger, A. (2001). *Revāyt dar Farhang-e 'Amiyāneh, Rasāneh o Zendeği-ye Ruzmarreh*. Mohammadreza Liravi (Trans.). Tehran: Soroush Publication. [in persian]
 - Anvari Pur, H. (2016). *Gatil al-'abarāt (Govat o Za'f-e Gozāresh-hā-ye Vage'e-ye Karbalā)*. Tehran: Sherkat-e Chāp o Nashr-e Beyn al-melal Publication. [in persian]
 - Egelton. T. (2007). *Pish Dar'āmadi bar Nazariye-ye 'Adabi*. 'Abbas Mokhber (Trans.). Tehran: Markaz Publication. [in persian]
 - Payandeh, H. (2018). *Nazariyeh o Nagd-e Adabi: Darsnāmeḥ-i Miyān-Reshteh-i*. Tehran: Samt Publication. [in persian]
 - Toolan, M. (2014). *Revāyat Shenāsi (Dar'āmadi Zabān Shenakhti-Entegādi)*. Seyedeh Fatemeh Alavi & Fatemeh Ne'mati (Trans.). Tehran: Samt Publication. [in persian]
 - Jowhari, M. (2014). *Tufān Al-bokā', dar Masā'eb-e 'A'emme-ye 'Athār Bekhosus Sayyed A-shohadā'*. Qom: Tubā-ye Mohabbat Publication. [in Persian]
 - Rimmon-Kenan, Sh. (2008). *Revāyat-e Dāstāni: Butigā-ye Mo'āser*. Abolfazl Horri (Trans.). Tehran: Nilufar Publication. [in persian]
 - Zeynivand, T. (2013). "'adabiyat-e Tatbigi: az Pazhuhesh-hā-ye Tāriki-Farhangi ta Motāle'āt-e Miyān-Reshteh-I". *Motāle'āt-e Miyān-Reshteh'i dar 'Olum-e Ensāni*. No. 5. pp. 21-35. [in persian]
 - Farasatkah, M. (2011). "Miyān-Reshteh-garāyi o Zohur-e 'Elm-e Jelodār-e Sarhadi: Barresi-ye Khāstgāh, Zarfiyyathā o Bāyesteh-hye Miyān-Reshteh'I Shodan". *Motāle'āt-e Miyān-Reshteh'i dar 'Olum-e Ensāni*. No. 4. pp. 1-24. [in persian]
 - Gajar, F. (2012). *Gamgām-e zakhār o Samsām-e Battār: dar Ahvāl-e Mowlā Abā Abde-Allāh Al-hosayn peace be upon him*. Tehran: Ketābchi Publication. [in persian]
 - Qomi, A. (2012). *Tarjomeh-ye Nafas Al-mahmum: dar Karbalā che Gozasht?*. Mohammad Bagher Kamareye (Trans.). 33 Ed. Qom: Masjed-e Moqaddas-e Jamkarān Publication. [in persian]
 - Kashefi, H. (2011). *Rowzah al-Shohadā'*. Hasn Zolfaqari & Ali Tasnimi (Eds.). Tehran: Markaz-e Tahqiqāt-e Zabān o Adabiyāt-e Fārsi Publication. [in persian]

- Goruhi az Tarikh-pazhuhan (2014). *Tārikh-e Qiyām o Maqtql-e Jame'-e Sayyed A-shohadā'*. Ed. 12. Qom: Mo'assese-ye Āmuẓwshi o Pazhuhesh-ye Emām Khomeyni Publication. [in persian]
- Goruhi az Nevisandegan (2013). *Darsnāme-ye Maqtql Shenāsi*. Selected by Ruh-al-'Allāh 'Abbasi. Tehran: Qadim 'Al-ehsān Publication. [in persian]
- Martin, W. (2003). *Nazariyeh-hā-ye Revāyat*. Mohammad Shahba (Trans.). Tehran: Hermes Publication. [in persian]
- Mojahedi, M. (2007). *Pazhuheshi dar Maqtal-hā-ye fārsi: Ketabshenāsi-ye Emām Hosayn peace be upon him*. Qom: Zamzam-e hedāyat Publication. [in persian]
- Mohammadi Reyshahri, M. (2014). *Dānesnāme-ye Emām Hosayn peace be upon him Barpaye-ye Qor'ān, Hadis o Tārikh*. 'Abd-al-hadi Mas'udi et al (Trans.). Ed. 7. Qom: Dār Al-hadis Publication. [in persian]
- Modabberi, M. & N. Hoseyni (2008). "Az Tārike-e Revāyi ta Revāyat-e Dāstāni, Moqāyese-ye Shiveh-hā-ye Revāyatgari dar Eskandarnāme-hā-ye Ferdowsi o Nezāmi". *Gowhar-e Guyā*. No. 6. pp. 1-28. [in persian]
- Mofid, M. (2016). *Maqtal-e Mofid*. Seyyed Alireza Ja'fari (Trans.). Ed. Qom: Nobuq Publication. [in persian]
- Moqarram, A. (2013). *Maqtal Al-hosayn peace be upon him*. Qorb ān Ali Khadumi (Trans.). Ed. 8. Qom: Nasāyeh Publication. [in persian]
- Naraqī, M. (2014). *Mohreq Al-qolub*. Qom: Sorur Publication. [in persian]